

فرایند خلق بی‌تفاوتی اجتماعی در بافت تعاملی ایرانیان

فاطمه سادات علمدار^۱، محمدرضا جوادی‌یگانه^۲، جبار رحمانی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۵/۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۹/۲۱

چکیده

انسان‌ها در زندگی روزمره دائماً در معرض انتخاب‌های گوناگون قرار می‌گیرند و باید در خصوص کنش‌ها و واکنش‌هایشان تصمیم‌گیری کنند و روابطشان را با دیگران سامان دهند.

دو سِر افراطی طیفِ مواجههٔ اعضای جامعه با یک‌دیگر را می‌توان از مواجههٔ فعال و مطلقاً مسئولانه در نظر گرفت تا بی‌تفاوتی و نادیده‌گرفتن موقعیت و افرادِ درگیر در آن. این‌که چه فرایندی طی می‌شود که در آن، فرد نوعی موقعیت خودش و دیگران را در فرایند تعاملی ارزیابی کرده و به این نتیجه می‌رسد که در یک فرایند باید درگیر شود و مداخله کند، و در فرایندی دیگر باید محتاطانه نظاره‌گر باشد و مداخله نکند، مسئله‌ای است که در این مقاله به آن پرداخته می‌شود. در این مقاله، تلاش می‌کنیم تا در چارچوب نظری-روشی اتنومتدولوژی و بر مبنای ایده‌های گارفینکل و هم‌چنین نظریهٔ بیمن در مورد بافت تعاملی ایرانیان، با استفاده از تکنیک‌های مشاهدهٔ مشارکتی و مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته، ضمن ارائهٔ تعریفی بومی از مفهوم بی‌تفاوتی اجتماعی و گونه‌شناسی انواع موقعیت‌های اجتماعی در بافت تعاملی ایرانیان، انتخاب بی‌تفاوتی را در نسبت با موقعیت‌های اجتماعی مختلف مورد بررسی قرار دهیم. براساس یافته‌ها، در نسبت با دو حوزهٔ تقابل نمادین اصلی «برابری-ناابرابری» و «صمیمیت-غریبیگی» که در فرایند تعاملی ایرانیان وجود دارد، شش نوع موقعیت اجتماعی برای خلق بی‌تفاوتی اجتماعی قابل شناسایی است. **واژگان کلیدی:** بی‌تفاوتی اجتماعی، اتنومتدولوژی، بافت تعاملی، موقعیت اجتماعی، وضعیت نامطلوب.

۱ دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه دانشگاه تهران، پست الکترونیکی: f.s.alamdar@gmail.com

۲ دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تهران، پست الکترونیکی: ir.ac.ut@anehmyeg.ac.ir

۳ استادیار انسان‌شناسی فرهنگی پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، پست الکترونیکی:

j_rahmani59@yahoo.com

۱- مقدمه

«بافت» مجموعه‌ای از ویژگی‌های موقعیتی اجتماعی، فرهنگی، معرفتی و غیره است که در تولید و تعبیر کنش نقش دارند. تحلیل‌گر برای مشخص کردن بافت کنش، باید ساحت اجتماعی و روان‌شناختی که کنش‌گران در هر زمان خاص، در چارچوب آن عمل می‌کنند یعنی حداقل باورها و مفروضات آن‌ها در موقعیت‌های زمانی، مکانی، اجتماعی کنش‌های پیشین و آتی که گفتمان را شکل می‌دهد و همچنین، وضعیت دانش، آگاهی، دقت و توجه افراد درگیر در تعامل اجتماعی را، در نظر بگیرد. در این معنا، «بافت تعامل» مفهوم گسترده‌ای است که هم «افراد» درگیر در تعامل، هم «موقعیت»^۱ و هم «زمینه»^۲ را در برمی‌گیرد (بیمین، ۱۳۸۱) و برای درک همه‌جانبه و قابل‌قبول فرایند انتخاب یک کنش از جانب کنش‌گران، لازم است که به هر سه عامل اثرگذار در شکل‌گیری یک بافت تعاملی یعنی «ویژگی‌های کنش‌گران»، «موقعیت اجتماعی‌شان» و «بسترهای ذهنی‌شان» توجه شود. در این مقاله ما برآنیم که مسئله انتخاب بی‌تفاوتی را به عنوان واکنش نهایی به یک وضعیت اجتماعی، تنها در نسبت با انواع موقعیت‌های اجتماعی کنش‌گران مورد بررسی قراردهیم.

۲- طرح مسئله و پرسش‌های تحقیق

مسئله اصلی این مقاله این است که ایرانیان چه تعریفی از بی‌تفاوتی دارند و در تعاملات‌شان با کنش‌گران دیگر، چگونه موقعیت اجتماعی خودشان و دیگران را در نمودار سلسله مراتب و روابط اجتماعی تشخیص می‌دهند و بر مبنای امکانات و محدودیت‌ها این موقعیت، بی‌تفاوتی را به عنوان کنش نهایی خود برگزیده و انتخاب‌شان را توجیه می‌کنند.

بنابراین پرسش اصلی که درصدد هستیم در این مقاله به آن‌ها پاسخ دهیم این است که: «کنش‌گران ایرانی چگونه در جریان زندگی روزمره، بر مبنای تشخیص‌شان از موقعیت اجتماعی خودشان و دیگران، تصمیم می‌گیرند که نسبت به یک وضعیت بی‌تفاوت شوند؟»

برای پاسخ به این سؤال در چارچوب رویکرد نظری-روشی اتنومتدولوژی، باید روشن شود که:

۱- تعریف کنش‌گران از بی‌تفاوتی چیست؟

۲- کنش‌گران چگونه موقعیت اجتماعی خود را تعریف می‌کنند؟

۳- کدام موقعیت‌های اجتماعی برای انتخاب بی‌تفاوتی مساعدترند؟

۳- پیشینه مطالعاتی

«بی‌تفاوتی» ترجمه‌ای از واژه انگلیسی Apathy است که از ریشه کلمه یونانی Apathia برگرفته شده و در ادبیات فلاسفه رواقی، برای نشان دادن بی‌تفاوتی نسبت به چیزی که فرد مسئول آن نیست به کار می‌رفت (محسنی‌تبریزی و صداقتی‌فرد، ۱۳۹۰).

1 setting

2 scene

در «دانش‌نامه انتر»^۱ آمده است که؛ «مفهوم Apathia در یونانی به معنای رنج و عذاب است. در فلسفه یونانی و آسیایی، بی تفاوتی پسندیده‌ترین وضعیت انسانی است و امروزه برای ارجاع به بی‌علاقگی فزاینده به زندگی انسانی یا محصولات فرهنگی، و اراده برای عمل، استفاده می‌شود. در چشم‌انداز لیبرالی، بی تفاوتی نتیجه جهل و بی‌خبری، یا تنبلی و حماقت است و درمان آن نیز درونی کردن ارزش‌ها، آموزش، یا گروه‌درمانی و مصرف داروهای شیمیایی است. در مقابل، در رویکرد مارکسیستی، بی تفاوتی محصول نابرابری طبقاتی، روابط قدرت طبقاتی شده و تحمیل و توده‌ای کردن ساختارهای اجتماعی است؛ راه‌حل آن نیز، سوسیالیزم، مالکیت اشتراکی، کنترل معناها و استفاده از آنها در تولیدات فرهنگی، کار اشتراکی نظام‌مند و توجه نظام‌یافته بر انتقاد/نقد شخصی است» (انتر، ۲۰۰۷).

در «لغت‌نامه وبستر»، بی تفاوتی این‌طور معنا شده: «بی‌احساس؛ آزاد و رها از درد، هیجان و احساس. اسکار وایلد بی تفاوتی را غیبت یا فقدان احساس و شور و هیجان و مترادف بی‌احساسی و بی‌عاطفگی می‌داند و جی.سی.رایت، بی تفاوتی را خستگی ناشی از یأس و ناامیدی و بی‌علاقگی و بی‌توجهی توأم با لاقیدی می‌داند» (وبستر، ۱۹۶۶). آشورینیز در «فرهنگ علوم انسانی»، Apathy را به «بی‌احساسی، بی شوری، سردی و بی‌حالی» ترجمه می‌کند (آشوری، ۱۳۹۲، ص ۲۶).

کشف این که چه می‌شود که یک انسان به عنوان عضوی از جامعه، منفعلانه شرایط را می‌پذیرد و تلاشی برای ایجاد تغییر نمی‌کند، یک سؤال جامعه‌شناسانه است (شارون، ۱۳۸۲) که البته با دغدغه‌های حوزه روان‌شناسی اجتماعی قرابت دارد. با نگاهی به آثار کلاسیک‌های جامعه‌شناسی می‌توان دریافت که پدیده «بی تفاوتی»، هرچند نه به‌طور مستقیم، ولی در حاشیه ایده‌های اصلی آن‌ها، مورد توجه قرار گرفته بود.

توجه مارکس به بی تفاوتی به مثابه حالتی از بی‌علاقگی و عدم هیجان و شور برای عمل راه می‌توان در ایده «از خود بیگانگی»^۲ او دید. «فکر موجود در این اصطلاح این است که در بعضی اوضاع و احوال، یا در برخی از جوامع، انسان در شرایطی است که نسبت به خودش بیگانه می‌شود یعنی وجود خودش را در فعالیت و آثار خود باز نمی‌شناسد... تعبیر جامعه‌شناختی با خود بیگانگی، نقدی است در عین حال تاریخی، اخلاقی و جامعه‌شناختی از نظم اجتماعی کنونی. در نظام سرمایه‌داری، آدمیان با خود بیگانه‌اند، خویش را در جمع از دست داده‌اند و ریشه همه با خود بیگانگی‌ها، با خود بیگانگی اقتصادی است (آرون، ۱۳۸۲: ص ۱۹۶). از نظر مارکس: «انسان از طریق آن چه می‌خواهد انجام دهد به آزادی دست نمی‌یابد بلکه از طریق رفع موانع و دشواری‌ها توسط کار است که به آن نایل خواهد شد. کار واقعاً آزاد - هم‌چون خلق کردن - در عین حال بی‌نهایت جدی بوده و مستلزم تلاشی سخت است. آزاد بودن برای مارکس به معنای تحقق خویشتن است» (لیدمان، ۱۳۸۱: ص ۲۶۳).

دورکیم در ۱۸۹۳ و ذیل رساله دکترایش در مورد «تقسیم کار اجتماعی» به انواع نابه‌هنجار تقسیم کار توجه کرده و نوشته بود: «اگر فرد نداند که هدف از عملیاتی که از وی خواسته می‌شود چیست و مجموعه آن‌ها به کجا می‌انجامد، تنها راه ممکن برای وی در انجام آن کار، خو گرفتن و به‌صورت تکراری

1 Anthier.J

2 Alienation

عمل کردن است. او هرروز همان حرکاتِ معین را با نظمی یک‌نواخت انجام می‌دهد بدون این‌که به آن‌ها علاقه‌ای داشته باشد یا معنای آن‌ها را دریابد. این دیگر سلولِ زندهٔ یک پیکرِ زنده نیست که در تماس با سلول‌های مجاور به حرکت درمی‌آید، بر آن‌ها تأثیر می‌گذارد و به نوبهٔ خود، تحت تأثیرشان قرار می‌گیرد، منقبض و منبسط می‌شود و بنا به نیازها و شرایط موجود، در برابر خویش تسلیم و دگرگون می‌شود؛ بلکه چرخ‌دندهٔ بی‌جانی است که به مدد یک نیروی خارجی به حرکت درمی‌آید و هم‌واره در یک‌جهت و به یک‌نحو عمل می‌کند» (دورکیم، ۱۳۸۱: ص ۳۲۸). پس از آن، در کتاب «خودکشی»، انواع خودکشی‌ها برحسب رابطهٔ خودکشی‌کننده با جامعه‌اش را بررسی می‌کند و خودکشی را به‌عنوان آخرین وضعیت فردی که نسبت به شرایط اجتماعی پیرامونش احساس ناتوانی و بی‌قدرتی می‌کند و کنترلی بر شرایط خودش نمی‌بیند، این‌طور توضیح می‌دهد: «هرگاه انسان از جامعه‌اش برکنار افتد و به امیال شخصی‌اش واگذار شود و پیوندهایی که پیش‌ازاین او را به هم‌گنان‌اش وابسته می‌ساختند سست گردند، او برای خودکشی خودخواهانه یا فردگرایانه آمادگی می‌یابد و اگر تنظیم‌های هنجاری‌اش رفتار فردی سستی گیرند و از همین‌روی نتوانند تمایلات انسان‌ها را مهار و راهنمایی کنند، آن‌ها برای خودکشی نابه‌هنجار آمادگی پیدا می‌کنند» (کوزر، ۱۳۷۹، ص ۱۹۳).

زیمل در ۱۹۰۳، در مقاله «کلان‌شهر و حیات‌ذهنی» می‌نویسد: «شاید هیچ پدیدهٔ روانی به اندازه «نگرش از روی بی‌اعتنایی» این‌چنان بی‌قید و شرط، مختص شهر نباشد... درست همان‌طور که زندگی بیش از حد احساسی، شخص را بی‌اعتنا می‌کند زیرا اعصاب را تا نهایتِ واکنش‌پذیری‌شان تحریک می‌کند تا آن‌که سرانجام دیگر نتوانند اصلاً هیچ واکنشی تولید کنند؛ همان‌طور هم محرک‌هایی که کمتر مضر هستند، به‌واسطهٔ سرعت و در تضاد بودن انتقال‌شان، اعصاب را به واکنش‌هایی شدیداً خشونت‌بار مجبور می‌کنند و آن‌ها را آن‌چنان بی‌رحمانه ویران می‌کنند که آخرین ذخایر نیروی‌شان را تمام کنند و اگر در همان محیط باقی ماندند، برای ساختن ذخایر جدید، وقت نداشته باشند. این ناتوانی به واکنش نشان دادن به محرکات جدید، نگرش از روی بی‌اعتنایی را می‌سازد که هر کودک متعلق به شهر بزرگ، هنگامی که با تولیدات محیط صلح‌آمیزتر و باثبات‌تر مقایسه شود، از خود بروز می‌دهد... ذاتِ نگرش از روی بی‌اعتنایی، بی‌تفاوتی نسبت به تمایزات میان چیزهاست. نه به این معنا که آن‌ها مشاهده نمی‌شوند بلکه به این معنا که معنا و ارزش تمایزات میان چیزها، و همچنین معنا و ارزش خودِ چیزها، غیرواقعی احساس می‌شود. آن‌ها برای شخص بی‌اعتنا به‌رنگی یک‌نواخت، مرده و خاکستری در می‌آیند که هیچ‌یک از آن‌ها ارجی ندارد که بر دیگری ترجیح داده شود» (زیمل، ۱۳۹۳، ص ۴۹۹).

وبر، بی‌حسی و انفعال انسان‌ها را ذیل بررسی‌هایش در مورد نظام سرمایه‌داری و رواج عقلانیت در جامعه و ویژگی‌های بروکراسی، مورد توجه قرار داده است. او در انتهای کتاب «اخلاق پروتستان و روحیه سرمایه‌داری» می‌نویسد: «نظم اقتصادی نوین، اکنون به شرایط فنی و اقتصادی تولید ماشینی وابسته است که امروزه سبک زندگی همهٔ کسانی که را که در این مکانیسم متولد می‌شوند - و نه فقط کسانی که مستقیماً با مال‌اندوزی اقتصادی مرتبط‌اند - با نیرویی مقاومت‌ناپذیر تعیین می‌کند و [این روند] شاید تا [زمانی که] آخرین تَن دغال سنگ مصرف شود، ادامه یابد... دربارهٔ آخرین انسان‌های این تکامل فرهنگی،

به درستی می توان چنین گفت؛ متخصصانی عاری از روح، و لذت طلبان فاقد قلب. این پوچی تصور می کند که به تراز از انسانیت دست یافته است که هرگز دست کسی بدان نرسیده است» (وبر، ۱۳۸۵: صص ۱۹۱-۱۹۹). از نظر وبر: «جامعه هرچه قدر بیشتر عقلانی شود، به همان نسبت، ما محکوم به آن چیزی خواهیم بود که مارکسیست های امروزی، با خود بیگانگی می نامند. ما احساس می کنیم برده چیزی هستیم که فراتر از وجود ماست، محکوم به آنیم که فقط بخشی از وجود خود را تحقق بخشیم. ناگزیریم همه عمر به شغلی محدود، بدون امید به عظمتی دیگر جز عظمت پذیرش این محدودیت، بپردازیم» (آرون، ۱۳۸۲: صص ۶۳۸). علاوه بر این، وبر معتقد بود که «سلطه بروکراتیک از خصوصیات ذاتی همه جوامع نوین است و در هر نظامی از بخش های مهم محسوب می شود و ذیل این سلطه، کارمندان برای انضباط تربیت می شوند و نه ابتکار یا مبارزه» (همان، صص ۶۳۷).

مرتون نیز بر اساس آرای دورکیم در باب آنومی، «نظریه بی هنجاری یا فشار ساختاری» را مطرح کرده و گونه های مختلف کنش اجتماعی را مشخص کرد. از نظر او، عدم کارکرد صحیح نقش ها و پایگاه های اجتماعی، سبب می شود افراد توان دستیابی به اهداف خود و اهداف جامعه را نداشته باشند و در اشکال مختلف نظام، گسیختگی پدید آید. از این منظر، وقتی در وضعیت بی نظمی، نه اهداف پذیرفته شده است و نه وسایل، با کنش انزواگرایانه^۱ مواجه می شویم که به بی تفاوتی و عدم مشارکت منجر می شود (مرتون، ۱۹۳۸: صص ۶۷۷).

در ادامه اشاراتی که در حواشی بحث های اصلی کلاسیک ها به پدیده بی تفاوتی اجتماعی وجود داشت، توجه خاص به این پدیده و تولید ادبیات علمی حول آن از دهه ۱۹۶۰ رنگ و بوی جدی گرفت و محققان مختلف از زوایای مختلف به بررسی ابعاد پدیده «بی تفاوتی اجتماعی» پرداختند.

از اولین پژوهش هایی که پدیده بی تفاوتی اجتماعی را به طور خاص، در معرض توجه قرار داد، مطالعه ملوین سیمن (۱۹۵۹) در مورد مفهوم «بیگانگی»^۲ بود. سیمن، هم گام با مطالعاتش در زمینه رابطه «شخصیت و پیش داوری»، به واکاوی مفهوم بیگانگی علاقه مند شد. به زعم وی، نحوه کنترل و مدیریت جامعه بر نظام پاداش اجتماعی به گونه ای است که فرد ارتباطی بین رفتار خود و پاداش مأخوذ از جامعه نمی تواند برقرار کند و در چنین وضعیتی، احساس بیگانگی بر فرد مستولی می شود و او را به کنشی منفصلانه و ناسازگارانه در قبال جامعه سوق می دهد. سیمن انواع تظاهرات رفتار بیگانه گونه را در پنج نوع قابل تمیز می داند که عبارتند از احساس بی قدرتی^۳، احساس بی هنجاری^۴، احساس بی معنایی^۵، جدافتادگی^۶ و از خود بیزاری^۷ (محسنی تبریزی، ۱۳۸۱، صص ۱۴۴). خوانش سیمن از مفهوم بیگانگی در مباحث مربوط به بی تفاوتی و انزوای اجتماعی و ارتباط میان احساس بیگانگی با عدم مداخله در موقعیت های اجتماعی، مورد

1 Isolated

2 Alination

3 powerlessness

4 formlessness

5 meaninglessness

6 isolation

7 self-estrangement

توجه قرار گرفت. لیست نیز گرایش توده‌ها به بی‌تفاوتی را در نسبت با ویژگی‌ها و پیامدهای یک جامعه بروکراتیک صنعتی مورد مطالعه قرار داد (لیست، ۱۹۶۳)

پس از آن، از جدی‌ترین مطالعاتی که در مورد بی‌تفاوتی اجتماعی انجام شد می‌توان به پژوهش لاتانه و دارلی^۱ (۱۹۷۰) اشاره کرد. وقتی که در ۱۹۶۴، زنی در نیویورک در ساعت سه بعدازظهر، در مقابل چشمان سی‌وهشت نفر از همسایگانش مورد حمله قرار گرفت و به قتل رسید بدون این که هیچ کدام از آن‌ها حتی به پلیس زنگ بزنند، بسیاری از تحلیل‌گران این مواجهه را حاکی از «بی‌تفاوتی» دانستند. ولی نتایج مصاحبه لاتانه و دارلی با تماشاگران آن واقعه نشان داد که آن‌ها اصلاً خودشان را «بی‌تفاوت» تعریف نمی‌کردند بلکه تنها از آنچه می‌دیدند بسیار وحشت کرده بودند و در نتیجه کاری نکردند. نکته دیگری که لاتانه و دارلی فهمیدند این بود که درواقع، بسیاری از همین افراد در شرایط به مراتب خطرناک‌تر به هم‌نوعانشان کمک کرده بودند. به بیان آن‌ها، می‌توان این مسئله را این‌طور فهمید که تمایز قاطع بین کنش و بی‌تفاوتی، نه به خودمان، بلکه به موقعیتی که در آن هستیم و تفسیرمان از آن موقعیت بستگی دارد. آنها ایده «تماشاچی بی مسئولیت»^۲ را این‌طور صورت‌بندی کردند که: افراد وقتی تنها تماشاچی یک وضعیت ناگوار برای دیگری هستند احتمال بسیار بیشتری وجود دارد که علی‌رغم همه خطرات به کمک هم‌نوعانشان بشتابند تا وقتی که افراد بسیاری آن صحنه را مشاهده می‌کنند. وقتی تماشاچیان زیاد باشند هر کدام با خودشان فکر می‌کنند چرا من کاری نکنم؟ دیگری خواهد کرد!

ایده «درماندگی آموخته‌شده»^۳ مارتین سلیگمن^۴ (۱۹۷۲) نیز کمک شایانی به فهم پدیده «بی‌تفاوتی»^۵ کرده است. سلیگمن به عنوان یک روان‌شناس تجربی، ایده درماندگی آموخته‌شده را حین کار آزمایش‌گاهی در مورد «تقویت منفی»^۵ صورت‌بندی کرد. از این منظر، تقویت منفی، همان تنبیه نیست، بلکه زمانی ظاهر می‌شود که یک پاسخ با مجموعه‌ای از اتفاق‌های ناگوار نهایی، تقویت شود. مثلاً وقتی یک حیوان برای احتراز از شوکی دردآور، پاسخ مشخصی را می‌آموزد، شوک دردآور، یک تقویت منفی است. سلیگمن حین این مطالعات بر روی سگ‌ها، سه گروه را مشخص کرد. به گروه اول به‌طور مشخص و قابل پیش‌بینی شوک وارد می‌شد به‌طوری که می‌توانستند با جابه‌جاشدن از شوک‌ها احتراز کنند و درواقع فهمیده بودند که قدرت کنترل وضعیت را دارند. به گروه دوم به‌صورت تصادفی و غیرقابل پیش‌بینی شوک وارد می‌شد به‌طوری که نمی‌توانستند تصمیم بگیرند که چگونه از شوک‌ها دوری کنند و فهمیدند که کنترلی بر وضعیت ندارند و به گروه سوم شوک وارد نمی‌شد. در فاز دوم، به هر سه گروه شوک‌های مشخص و قابل پیش‌بینی وارد شد. در حالی که گروه اول و سوم به سرعت فهمیدند که می‌توانند با پریدن و جابه‌جا شدن از درد شوک‌ها دوری کنند، گروه دوم اصلاً نتوانستند این راه را بفهمند که می‌توانند با جابه‌جا شدن شوک‌ها را پشت سر بگذارند و تنها منفعلانه دراز می‌کشیدند تا وقتی که آزمایش‌گر شوک را قطع

1 Latane, B., & Darley, J.

2 Unresponsive Bystander

3 Learned helplessness

4 Seligman

5 Negative Reinforcement

کند. سلیگمن نام این وضعیت را «درماندگی آموخته شده» گذاشت و تأکید کرد که در این آزمایش، پذیرفتن «احساس عدم کنترل» نقش کلیدی ایفا می‌کرد و به این نتیجه رسید که احساس درماندگی آموخته شده به سادگی از بین نمی‌رود. او علی‌رغم تلاش فراوان و حتی با دادن پاداش‌هایی مانند غذا هم نتوانست به سگ‌های گروه دوم بیاموزد که می‌توانند با پریدن و جابه‌جاشدن از آسیب‌ها شوک‌ها در امان بمانند. آزمایش‌های بعدی او نشان داد که سگ‌ها حتی به سس و غذا و بازی هم دیگر واکنش نشان نمی‌دادند و با شروع شوک‌ها منفعلانه صبر می‌کردند تا شوک‌ها به پایان برسد. سلیگمن نشان داد که نتایج این آزمایش بر روی گربه‌ها و میمون‌ها و انسان‌ها نیز صادق است. براساس مطالعات او، انسان‌هایی که از حل مشکلات قابل حل درمانده شده‌اند، دچار ناتوانی در آغاز تلاش برای حل مسئله می‌شوند. از نظر یالوم، ایده درماندگی آموخته شده سلیگمن، یکی از نظریه‌های اصلی افسردگی است که در آن سلیگمن مدعی است که اجزای مختلف افسردگی (هیجانی، شناختی، رفتاری) عواقب یادگیری این برداشت در کودکی است که پیامدها - یعنی تشویق‌ها و تنبیه‌ها - خارج از حیطه کنترل فرد هستند. فردی که می‌آموزد رابطه‌ای علی میان رفتار او و پیامدهایش وجود ندارد، نه تنها دیگر به شیوه‌ای مؤثر و کارآمد عمل نمی‌کند بلکه جنبه‌هایی از افسردگی نیز در او نمایان می‌شود. به زبان اگزستانسیال، این ایده مدعی است افرادی که معتقدند مسئول آنچه در دنیا بر سرشان می‌آید نیستند، با آن که از پرداخت هزینه‌های اضطراب اگزستانسیال که ملازم آگاهی از مسئولیت است شانه خالی می‌کنند، ولی به ادعای سلیگمن دچار جبرگرایی و افسردگی می‌شوند (یالوم، ۱۳۹۰، صص ۳۷۳-۳۷۲).

استنلی میلیگرام نیز در ۱۹۷۳ کتاب «طاعت از اتوریته»^۱ را منتشر کرد که به عنوان مهم‌ترین پژوهش یک نسل در حوزه روان‌شناسی اجتماعی شناخته شد. به بیان میلیگرام، «مسئله طاعت از اقتدار، یک معمای بسیار قدیمی است ولی مواجهه مطالعات جدید با آن به این صورت است که در عین این که می‌خواهند آن را به عنوان یک موضوع تحقیق تجربی بررسی کنند، می‌خواهند آن را بفهمند - نه این که تنها از منظر اخلاقی قضاوت کنند - مهم‌ترین وظیفه روان‌شناسی طاعت این است که بتواند مفهوم اقتدار را به زبان تجربیات شخصی افراد ترجمه کند. این که با مفاهیم انتزاعی در مورد حقوق نسبی افراد و اقتدار سخن بگوییم یک چیز است و این که یک انتخاب اخلاقی را در شرایط واقعی مورد سنجش قرار دهیم کاملاً چیز دیگری است. همه ما مشکلات فلسفی آزادی و اقتدار را می‌دانیم ولی در همه نمونه‌هایی که مسئله تنها در سطح اخلاق دانشگاهی نیست بلکه یک فرد واقعی باید از اقتدار اطاعت کند یا اطاعت نکند، بی‌اعتنایی رخ می‌دهد» او در موقعیت آزمایش‌گاهی که ترتیب داد می‌خواست شرایطی را بررسی کند که در آن «یک شخص خودش را تسلیم اقتدار می‌کند و دیگر خودش را به عنوان عامل مؤثر در برابرکنش‌هایش نمی‌بیند» و به این نتیجه رسید که «تاجایی که احساس رضایت و عدم اجبار وجود داشته باشد، طاعت حالت هم‌کاری به خود می‌گیرد ولی وقتی پای فشار و تنبیه وسط می‌آید، طاعت از روی ترس انجام می‌شود. در

این‌جا مشکل اصلی کسی که یک‌بار کنترل بر رفتارش را به آزمایش‌گر واگذار کرد، بازپس گرفتن کنترل خودش است» (میلیگرام، ۱۹۷۴)

در ایران نیز مطالعات جالب توجهی در حوزه بی‌تفاوتی اجتماعی انجام شده است که در ادامه به چند نمونه که در انجام این پژوهش مفید فایده بود اشاره می‌کنیم.

بشیریه (۱۳۷۸) بر پدیده بی‌تفاوتی اجتماعی در میان نخبگان جوامع جهان سوم تمرکز کرده و از آن به «مهاجرت درونی نخبگان» تعبیر می‌کند. از این منظر کناره‌جویی نخبگان نتیجه سه عامل فقدان انگیزش (عامل روان‌شناختی و فرهنگی)، فقدان امکانات لازم مانند آموزش، اطلاعات، ارتباطات، سازمان، تشکل و فقدان فرصت عمل به علت بسته‌بودن ساخت قدرت، است.

مسعودنیا در مطالعه‌ای با عنوان «تبیین جامعه‌شناختی بی‌تفاوتی شهروندان در حیات سیاسی و اجتماعی» می‌گوید اگر مشارکت وسیع شهروندان در قلمروهای مختلف زندگی اجتماعی را شرط مهم توسعه اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بدانیم، پس عدم مشارکت شهروندان و شیوع بیماری بی‌تفاوتی را می‌توان یک عامل قوی در توسعه‌نیافتگی قلمداد کرد (مسعودنیا، ۱۳۸۰، ص ۱۵۲). نکته مهمی که در کار مسعودنیا وجود دارد تمایز قائل شدن او میان «بی‌تفاوتی» و «بیگانگی» است. به بیان او «از خودبیگانگی در روان‌شناسی به رفتارهای مرضی و بیماری روحی مربوط است که طی آن فرد از خود و ماهیت و علایق طبیعی‌اش فاصله می‌گیرد. در حالی که واژه بی‌تفاوتی شاید معادل «دگربیگانگی»^۱ باشد زیرا طی این فرایند فرد از دیگران، از یک سیستم یا عقیده خاص، فاصله می‌گیرد. پس بی‌تفاوتی به عدم رابطه مناسب فرد با دیگران اطلاق می‌شود و امری بیرونی است درحالی‌که از خودبیگانگی امری درونی^۲ است» (همان، ص ۱۵۳). مسعودنیا در تبیین خود بر آن است که سه دسته عوامل اثرگذار بر مشارکت و بی‌تفاوتی شهروندان می‌توان مشخص کرد که عبارتند از: ۱- عوامل اجتماعی و جامعه‌شناختی (قشربندی اجتماعی، پایگاه اجتماعی-اقتصادی، قومیت) ۲- عوامل و ملازمات روان‌شناختی (عزت‌نفس، احساس کارایی و اثرگذاری، احساس اعتماد، احساس بی‌قدرتی، پراکنش مسئولیت و غفلت جمعی) ۳- اقتصاد سیاسی (همان).

محسنی‌تبریزی در مطالعه‌ای با عنوان «آسیب‌شناسی بیگانگی اجتماعی-فرهنگی/بررسی انزوای ارزشی در دانشگاه‌های دولتی تهران»، مسئله احساس بیگانگی و انزوای ارزشی را در قشر تحصیل‌کرده مورد بررسی قرار داد. به بیان او؛ بیگانگی به مفهوم عام آن، برای تبیین برخی اشکال کنش‌ها و واکنش‌ها به جریانات اجتماعی و واقعیت‌های پیرامونی، فشارهای روانی و تحمیلات بیرونی و نیز توضیح انفصال فرد از نظام ارزش‌ها و باورها و هنجارها و اهداف فرهنگی و همچنین انفعال و بی‌علاقگی و عدم مشارکت اجتماعی - سیاسی و صور آسیب‌شناسی مشارکت، مورد استفاده قرار می‌گیرد (محسنی‌تبریزی، ۱۳۸۱، ص ۱۲۴) و انزوای ارزشی هم همان بیگانگی فرهنگی است (همان، ص ۱۵۸) که با مطالعه آن می‌توان به درجه وفاق اجتماعی، هم‌بستگی گروهی و اجماع اعضا در باب اهداف فرهنگی و انتظارات جمعی و آنچه

1 Other-alienation

2 extrinsic

3 intrinsic

جامعه به عنوان الگوهای عمل برای اعضای خود متصور است، وقوف یافت براساس نتایج این پژوهش که با روش پیمایش بر روی ۱۴۴ نفر از دانشجویان دانشگاه‌های دولتی تهران در سه مقطع کارشناسی و ارشد و دکتری انجام شد، سنجش میزان بیگانگی فرهنگی (انزوای ارزشی) آزمودنی بر اساس مقیاس اسرول نشان‌گر بالا بودن نسبی انزوای ارزشی در دانشجویان تحت مطالعه است، به طوری که بالغ بر ۴۱ درصد آنان از حیث طبقه‌بندی نمرات مقیاس اسرول در مرتبه بالا قرار گرفته و دارای احساس بیگانگی فرهنگی بالنسبه زیاد هستند (همان، ص ۱۷۱).

در پژوهش درخشان شکوری در مورد «رفتارهای حمایتی و دلایل بروز آن‌ها» فرض شده که این رفتارها تحت تأثیر پیش شرط‌های اجتماعی و روان‌شناختی است و تفاوت‌های شناختی و شخصیتی و مادی به همراه محیط‌های اجتماعی از قبیل نهادهای اجتماعی و اعتقادات و ارزش‌ها در بروز آن‌ها مؤثر است. شکوری با استفاده از روش تحقیق میدانی در شش استان کشور که از بین سه گروه از استان‌ها که برحسب درجه توسعه‌یافتگی بالا و پایین و متوسط مشخص شده بودند (تهران، اصفهان، یزد، مرکزی، گیلان، کرمانشاه)، با انتخاب ۱۷۱۰ نفر پاسخ‌گو به روش تصادفی و توزیع پرسش‌نامه و مصاحبه با آن‌ها، پژوهش خود را پیش‌برد و به این نتیجه رسید که میان سن و جنسیت و رفتار حمایتی رابطه معناداری وجود ندارد ولی میان تحصیلات و وضعیت تأهل و رفتار حمایتی رابطه معنادار - هرچند ضعیف - برقرار است. در این معنا، افراد متأهل با تحصیلات بالا گرایش کمتری به بروز رفتارهای حمایتی از خود دارند! علاوه بر این، افراد با خانواده‌های پرجمعیت نیز گرایش کمتری به رفتارهای حمایتی دارند. شکوری به این نتیجه رسید که؛ میان مذهبی بودن و رفتار حمایتی رابطه معنادار با شدت متوسط وجود دارد. میان تقدیرگرایی و رفتار حمایتی نیز رابطه معنادار منفی و با شدت متوسط برقرار است. میان اعتماد و رفتار حمایتی نیز رابطه معنادار مثبت و نسبتاً قوی برقرار است. میزان توسعه‌یافتگی استان‌ها نیز عامل مؤثری در مشارکت‌های مردمی در کمک به هم‌نوعان محسوب می‌شود. براساس مقایسه استان‌ها در مطالعه شکوری، تهران با بقیه استان‌ها از نظر سطح توسعه‌یافتگی و میزان مشارکت تفاوت معنادار دارد و تأثیر توسعه‌یافتگی بر میزان مشارکت در امور حمایتی در تهران بیش از سایر نقاط است ولی میان بقیه استان‌ها تفاوت معناداری وجود ندارد. علاوه بر این، گرایش به رفتارهای عام‌گرایانه در استان‌های توسعه‌یافته بیش‌تر است و میان توسعه‌یافتگی و رفتارهای دگردوستانه، رابطه معنادار مثبت نسبتاً قوی وجود دارد. براساس یافته‌های شکوری، متغیرهایی چون آگاهی و اطمینان از مشکلات مردم و شرایط فقر و نیازمندی جامعه، اعتقاد به مؤثر بودن کمک‌ها در رفع مشکلات دیگران، عدم وجود جای‌گزین دیگر به جز کمک خود پاسخگویان، باور به عدم توان سازمان‌های حمایتی فعال در امور حمایتی برای رفع نیازمندی، توان عینی اقتصادی پاسخگویان برای کمک و همچنین موقعیت‌ها و وضعیت‌های محرک احساسات و عواطف، بیش‌ترین تأثیر را در بروز رفتارهای حمایتی در جامعه آماری مورد مطالعه دارند (شکوری، ۱۳۸۴).

مطالعه کلانتری و هم‌کاران، با عنوان «بررسی بی تفاوتی و نوع دوستی در جامعه شهری ایران و عوامل مؤثر بر آن» با روش پیمایش علی-مقایسه‌ای، طی دو مرحله میزان نوع دوستی و بی تفاوتی را در جامعه شهری ایران مورد بررسی قرار داد و ارتباط آن را با متغیرهای هم‌دلی و مسئولیت‌پذیری و تحلیل هزینه -

پاداش مادی، مطالعه کرد. در مرحله اول برای تعیین گروه‌های نوع‌دوست و بی‌تفاوت، هم‌دستان پژوهش‌گر با مراجعه به منازل مختلف یک صحنه اضطراری ساخته‌گی ایجاد کردند و برحسب عکس‌العمل افراد، آنها را به دو دسته نوع‌دوست و بی‌تفاوت تقسیم کردند و در مرحله بعد، با مراجعه به همان افراد، اطلاعات مورد نیاز را جمع‌آوری کردند. بنابراین، واحد نمونه در پژوهش خانه‌ها بودند و به ۳۸۴ خانه در نقاط مختلف شیراز مراجعه شد. نتایج نشان داد که در مواجهه با حالت‌های اضطراری ۷۵/۳ درصد از شهروندان نوع‌دوست و ۲۴/۷ درصد بی‌تفاوت‌اند. به علاوه، گروه نوع‌دوست در مقایسه با گروه بی‌تفاوت دارای هم‌دلی بیشتر، مسئولیت‌پذیری بیشتر و تحلیل هزینه - پاداش مادی کم‌تر هستند (کلانتری و همکاران، ۱۳۸۶، ص ۲۷).

نادری و همکاران نیز در مطالعه‌ای با عنوان «الگوسازی ساختاری رابطه بین بیگانگی و بی‌تفاوتی اجتماعی»، تلاش کردند تا رابطه میان بی‌تفاوتی اجتماعی و بیگانگی اجتماعی را مورد بررسی قرار دهند. بنابراین تعریف آن‌ها، بیگانگی اجتماعی عبارت است از کناره‌گیری از شرکت در مسایل اجتماعی، دل‌سردی و نداشتن علاقه، عدم درگیری مدنی و بی‌اعتنائی نسبت به موضوعات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، بی‌تفاوتی اجتماعی و وضعیتی که هر فرد در رابطه با خود، دیگران و جامعه به اشکال گوناگون احساس بی‌قدرتی، بی‌هنجاری، بی‌معنایی، انزوای اجتماعی، تنفر فرهنگی و تنفر از خود بروز می‌دهد. نتایج تحقیق آن‌ها با استفاده از روش پیمایش و ابزار پرسشنامه، بر روی ۴۱۰ نفر از دانشجویان دانشگاه تبریز نشان داد که میان بی‌تفاوتی اجتماعی و بیگانگی، رابطه معنادار وجود دارد و بیگانگی اجتماعی با ضریب مستقیم ۰/۷۴ بالاترین میزان تغییرات واریانسی بی‌تفاوتی اجتماعی را تبیین می‌کند (نادری و همکاران، ۱۳۸۸، ص ۵۴).

محسنی‌تبریزی و صداقتی‌فر نیز در تحقیقی با عنوان «پژوهشی درباره بی‌تفاوتی اجتماعی در ایران، مورد پژوهش: شهروندان تهرانی»، با تأکید بر چندبعدی بودن مفهوم بی‌تفاوتی اجتماعی، بر مبنای نظریات متنوعی که حول این مفهوم صورت‌بندی شده است، الگویی نظری - تبیینی تدوین کرده و با استفاده از روش پیمایش و تکنیک پرسشنامه، ۸۳۱ نفر از شهروندان تهرانی را که با روش نمونه‌گیری خوشه‌ای از مناطق ۲۲ گانه تهران انتخاب شده بودند، مورد آزمون قرار دادند. الگوی نظری تبیینی ایشان حاوی ۹ فرضیه جهت‌دار بوده و فرض نخست آن این بود که میزان بی‌تفاوتی اجتماعی از لحاظ ویژگی‌های زمینه‌ای (جنسیت، سن، وضعیت تأهل، قومیت، پایگاه اقتصادی - اجتماعی) متفاوت است. هشت فرضیه اصلی دیگر نیز مدعی بودند که بی‌هنجاری، اعتماد اجتماعی^۱، رضایت اجتماعی^۲، اثربخشی اجتماعی^۳، محرومیت نسبی^۴، فردگرایی^۵، تحلیل هزینه - پاداش^۶، و التزام مدنی^۷، بر بی‌تفاوتی اجتماعی به صورت مثبت و منفی اثرگذار هستند. براساس یافته‌های ایشان، میزان بی‌تفاوتی اجتماعی شهروندان تهرانی، ۶۷/۲۰ است که

1 social trust

2 social satisfaction

3 social efficacy

4 relative deprivation

5 individualism

6 cost-reward analysis

7 social commitment

متوسط رو به بالا ارزیابی می شود. همچنین براساس نتایج تحلیل های دومتغیره، در زمینه جنسیت، مردها بی تفاوتی اجتماعی بالاتری را نشان دادند؛ در زمینه قومیت (کرد، ترکمن، فارس، آذری، لر، بلوچ، و عرب) قوم کرد دارای کمترین و قوم عرب بیشترین بی تفاوتی اجتماعی را داشتند. بنابراین یافته های ایشان، بین متغیر سطح تحصیلات و بی تفاوتی اجتماعی نیز تفاوت معنی دار وجود دارد و درجات پایین تحصیلی بیشترین و دارندگان مدرک فوق لیسانس کمترین میزان بی تفاوتی را نشان می دهند. میان سن و وضعیت تأهل و پایگاه اجتماعی- اقتصادی و بی تفاوتی اجتماعی نیز، تفاوتی وجود ندارد و بنابراین این متغیرها نقش اثرگذاری در بی تفاوتی اجتماعی ندارند. در مورد هشت فرضیه اصلی نیز نتایج بررسی محسنی تبری و صداقتی فرد نشان داد که همه متغیرهای اصلی مستقل رابطه معنادار معکوس با بی تفاوتی اجتماعی دارند به این صورت که شدت رابطه همبستگی میان متغیرهای؛ اثربخشی اجتماعی، فردگرایی، رضایت اجتماعی، التزام مدنی، با بی تفاوتی اجتماعی بالاتر از متوسط بوده و شدت اثرگذاری متغیرهای بی هنجاری، اعتماد اجتماعی، محرومیت نسبی و تحلیل هزینه- پاداش در حد کم تر از متوسط بوده است (محسنی تبری و صداقتی فرد، ۱۳۹۰).

در این مقاله، با بهره گیری از ایده های مطرح شده در پژوهش های پیشین، تلاش می کنیم تا در چارچوب اتنومتدولوژی و با روش مردم نگاری ضمن ارائه تعریفی بومی از مفهوم بی تفاوتی اجتماعی و گونه شناسی انواع موقعیت های اجتماعی در بافت تعاملی ایرانیان، انتخاب بی تفاوتی را در نسبت با موقعیت های اجتماعی مختلف مورد بررسی قرار دهیم.

۴- چارچوب نظری و روش تحقیق

نیمه دوم قرن بیستم شاهد ازهم پاشیدگی نظم سابق جهانی، فروپاشی ملل متحد سابق، سست شدن فشارهای اخلاقی به عنوان بنیان نظام اجتماعی و غلبه ایده های فردگرایانه بود. در تاریخ جامعه شناسی اتنومتدولوژی در چنین بستری متولد شد و می توان آن را واکنش دیگری در مقابل مکتب کارکردگرایی دانست. کارکردگرایی بر روابط اجتماعی ساخته شده و قانون مند، هنجارهای تأیید شده فرهنگی و شرایط محدودکننده بقاء که بر کنش اجتماعی و نظام اجتماعی تحمیل می شد، تأکید داشت. تأکید شدید کارکردگرایی بر جامعه به عنوان یک نظام عمل و این که افراد و گروه ها نمی توانند خواسته های جامعه را زیر پا بگذارند، ناگزیر مسئله فرد را در کانون توجه قرار داد (اسکیدمور، ۱۳۸۵، ص ۳۲۹). در چنین بستری، گارفینکل به عنوان دانشجوی پارسونز درصدد برآمد که پاسخ جدیدی سوال قدیمی جامعه شناسی در مورد نظم اجتماعی^۱ (برگمن، ۲۰۰۴، ص ۷۲) بدهد و همین تلاش ها به ابداع اتنومتدولوژی^۲ منتهی شد. او در مقدمه کتاب «مطالعه اتنومتدولوژی^۳»، وجه تمایز نگاه خودش با جامعه شناسی سنتی را این طور توضیح می دهد: «برخلاف دورکیم که اصل بنیادی جامعه شناسی را حقیقت عینی واقعیت های اجتماعی می دانست،

1 Social Order

2 Ethnomethodology

3 Studies in Ethnomethodology

می‌توان گفت حقیقت عینی واقعیت‌های اجتماعی، به معنای اجرای مداوم فعالیت‌های روزمره هم‌آهنگ، توسط مردمی که به صورت عادی و در عین حال هنرمندانه شیوه این اجرای مدام را می‌شناسند و از آن استفاده می‌کنند و این اجرا را تضمین می‌کنند، پدیده بنیادین جامعه‌شناسی کاربردی است و موضوع اصلی مطالعه در اتنومتدولوژی نیز همین است. اتنومتدولوژی همه فعالیت‌های روزمره را با توجه به رویه‌هایی که مردم برای خلق این فعالیت‌های هم‌خوان، قابل مشاهده، عقلانی و قابل گزارش، دارند، تحلیل می‌کند و می‌خواهد بداند مردم چگونه با کارهای عادی روزمره‌شان در چارچوب نظم واقعی، می‌توانند شیوه‌های خلق کنش‌های کاربردی و موقعیت‌های عملی، فهم مشترک از ساختارهای اجتماعی، استدلال‌های عملی جامعه‌شناسی تحلیلی و کشف ویژگی‌های عادی رسمیت یافته و کنش‌های مبتنی بر فهم مشترک عملی را به مثابه اجرای مداوم آن نظم، انجام دهند» (گارفینکل، ۱۹۶۷).

باتوجه به همین زاویه نگاه گارفینکل، بلیکی در دسته‌بندی معرفت‌شناسانه‌اش، اتنومتدولوژی را در چارچوب «برساخت‌گرایی اجتماعی»^۱ دسته‌بندی می‌کند. برساخت‌گرایی اجتماعی «بر فرایند تولید و انتقال جمعی معنا، تمرکز می‌کند. از این منظر، واقعیت اجتماعی، ساختاری از ایده‌هاست و منشأ ایده‌ها، فعالیت بین ذهنی و معنادار انسان‌ها در زندگی روزمره است که در فرهنگ‌های مختلف تغییر می‌کند. بنابراین معرفت مبنای ذاتی ندارد و ثابت نیست» (بلیکی، ۱۳۹۲، ص ۴۴). به بیان داگلاس، اصولاً ایده بنیادی اتنومتدولوژی این است که «نظمی خودزا»^۲ در فعالیت‌های واقعی وجود دارد... افراد جامعه با رفتارهای واقعی، هم‌آهنگ، عینی و رویه‌ای، به سازمانی روشن دست می‌یابند (داگلاس، ۲۰۱۶، ص ۱۴۸۳).

بنابراین طبق اندیشه گارفینکل، محقق باید بر کنش‌های عینی متمرکز شده و سعی کند با شنیدن توجیهات خود مردم و دسته‌بندی که از کنش‌هایشان و محیط پیرامون‌شان و متغیرهای مؤثر بر انتخاب‌هایشان دارند، منطق کنش‌هایشان را درک کند و بفهمد مردم این جامعه چگونه به این فهم رسیده‌اند که کنش مناسب در یک موقعیت خاص چیست و چگونه این مناسب بودن را توضیح می‌دهند و به نظرشان عادی و بدیهی می‌رسد و به همین ترتیب نظم اجتماعی را خلق می‌کنند.

در این مقاله برای مطالعه فرایند خلق بی‌تفاوتی اجتماعی در بافت تعاملی کنش‌گران، بر مبنای نظریه گارفینکل کنش‌های عینی گفتاری-رفتاری کنش‌گران در موقعیت‌های تعاملی مختلف را مورد مشاهده قرارداده و در چارچوب نظریه بیمن در مورد بسترهای تعاملی ایرانیان، توجیهات ایشان برای تعریف موقعیت خودشان در تعامل و اقتضائات این موقعیت که در چارچوب منطق بافت تعاملی انتخاب بی‌تفاوتی از جانب ایشان را توجیه می‌کند، بررسی کرده‌ایم. بیمن (۱۳۸۱) به پیروی از هایمز (۱۹۷۴) «موقعیت» را زمان و مکان کنش-کلام و به‌طور کلی شرایط و موقعیت فیزیکی تعامل، تعریف می‌کند. او در مطالعه ارزش‌مند خود با عنوان «زبان، منزلت و قدرت در ایران»، با تمرکز بر تعاملات گفتاری ایرانیان تلاش کرد تا صورت‌بندی کنش بر مبنای ادراک از منزلت را در بافت فرهنگی ایران نشان دهد. از نظر او، دو حوزه تقابل فرهنگی نمادین در زندگی ایرانیان وجود دارد که بر جهت‌گیری‌های ارتباطی آن‌ها و سامان‌دهی

1 Social Constructionism

2 Self-generation

کنش‌هایشان بسیار مؤثر است و این دو حوزه عبارتند از: تقابل میان «اندرون و بیرون» و تقابل میان «رابطه برابری و نابرابری» و در چارچوب این این دو حوزه تقابل نمادین، دو نوع الگوی مبادله «برابری» و «نابرابری» در تعاملات ایرانیان شکل می‌گیرد. معمولاً الگوی برابری در روابط اندرونی رعایت می‌شود و کنش‌گران در چارچوب آن رابطه «صمیمانه» برقرار می‌کنند و الگوی نابرابری در روابط بیرونی عمل می‌کند و منجر به برقراری رابطه «دور» می‌شود (بیمن، ۱۳۸۱).

همان‌طور که گفتیم در انجام این تحقیق ابزار روشی اصلی که مورد استفاده قرار گرفت، «مشاهده مشارکتی» بود. مشاهده مشارکتی، شکل مشخصی از تحقیق میدانی است که در آن محقق به منزله کنش‌گر در رویدادهای مورد مطالعه شرکت می‌کند (بیمن، ۱۳۸۴، ص ۵۸۴).

با توجه به اهمیت مرکزی موقعیت اجتماعی کنش‌گران در این تحقیق، تلاش شد که جامعه نمونه متشکل از افرادی از موقعیت‌های اجتماعی متنوع باشد. بدیهی است که در بستر فرهنگی جوامع مختلف، متغیرهای متنوعی بر تعریف موقعیت اجتماعی فرد اثرگذارند. در این تحقیق، مدل به کار گرفته شده در پژوهش‌های معتبر ملی (سنجش سرمایه اجتماعی کشور، ۱۳۹۴؛ ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، ۱۳۹۴) در انتخاب این متغیرها، مورد استفاده قرار گرفت. هرچند که این پژوهش‌ها با روش کمی انجام شده‌اند ولی انتخاب متغیرهای زمینه‌ای در آن‌ها حکایت از ذهنیتی دارد که این متغیرها را در تعیین جایگاه افراد در جامعه مهم تلقی می‌کند. متغیرهایی که در انتخاب میدان‌های مشاهده و جامعه نمونه مورد توجه بوده‌اند عبارتند از «سن»، «تحصیلات»، «شغل»، «وضعیت اقتصادی»، «وضعیت تأهل». بر همین مبنا:

در اولین میدان، اغلب افراد مشاهده‌شده در دهه سوم زندگی خود بوده و بین ۲۰ تا ۳۰ سال سن داشته‌اند. اغلب مجرد و دانشجوی مقطع لیسانس و فوق لیسانس بودند و یا مشغول انجام مشاغل دانشجویی بوده و یا فاقد شغل بودند. با توجه به اینکه وضعیت اقتصادی ایشان را با وضعیت اقتصادی خانواده‌هایشان باید مورد قضاوت قرار داد و پدران این افراد عمدتاً جزو نظامیان، روحانیون و کارمندان رده میانه بودند که حدود درآمدشان بین دو تا چهار میلیون تومان بود، می‌توان این عده را جزو طبقه متوسط رو به پایین دسته‌بندی کرد.

در دومین میدان، اغلب افراد مشاهده‌شده در دهه چهارم زندگی خود بوده و بین ۳۰ تا ۴۰ سال سن داشتند. بیشتر ایشان متأهل بوده و به‌طور میانگین دو فرزند داشتند. مدرک تحصیلی اغلب این افراد لیسانس و فوق لیسانس بود و عمدتاً مهندس و مدیران دفاتر مختلف سازمان‌های دولتی و مؤسسات خصوصی بودند که حدود درآمدشان بین چهار تا هشت میلیون تومان بود، می‌توان این عده را جزو طبقه متوسط رو به بالا دسته‌بندی کرد.

سومین میدانی که مورد مشاهده قرار دادیم یک NGO در منطقه فرحزاد تهران بود که توسط تعدادی از فارغ‌التحصیلان قدیمی رشته‌های مهندسی دانشگاه صنعتی شریف و تهران با هدف توانمندسازی زنان و کودکان تأسیس شده‌است. اغلب افراد مشاهده‌شده در این میدان در دهه پنجم و ششم زندگی خود بوده و بین ۴۰ تا ۶۰ سال سن داشتند. بیشتر ایشان متأهل بوده و به‌طور میانگین دو فرزند داشتند. مدرک تحصیلی اغلب ایشان فوق لیسانس بود و مدیران دفاتر مهندسی و شرکت‌های خصوصی بودند که میانگین درآمد

شخصی‌شان بالای هشت میلیون تومان در ماه بود و می‌توان آن‌ها را جزو طبقه نسبتاً بالای جامعه دسته‌بندی کرد.

چهارمین میدان نیز مددجویانی بودند که برای استفاده از امکانات این NGO به آن‌جا رفت و آمد داشتند. این افراد بین ۱۵ تا ۴۰ سال سن داشتند و با توجه به سن پایین ازدواج در آن منطقه اغلب ایشان متأهل بوده و حداقل سه فرزند داشتند. بیشتر ایشان بی‌سواد بودند و از آنجایی که شرط استفاده از امکانات موسسه حضور در کلاس‌های سوادآموزی بود درحال سوادآموزی بودند. در اغلب نمونه‌ها همه اعضا خانواده به مشاغل کارگری سطح پایین مشغول بوده و مجموع درآمد خانواده بر مبنای مستندات واحد مددکاری به سختی به یک میلیون تومان می‌رسید. بنابراین می‌توان آن‌ها را جزو طبقه پایین جامعه ارزیابی کرد.

علاوه بر سؤالاتی که حین مشاهدات از کنش‌گران در مورد چرایی انتخاب‌های کنشی‌شان و توجیهات‌شان در مورد این انتخاب‌ها پرسیده شد، در مواجهه با برخی وضعیت‌ها بر حسب احساس نیاز محقق به توضیح و تشریح بیشتر وضعیت، مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته با برخی کنش‌گران که تصمیمات تأمل برانگیزی در جریان مشاهدات از ایشان دیده شده بود، انجام شد تا درک محقق از وضعیت، مورد بازنگری قرار گرفته و از تحمیل ایده شخصی بر آن پرهیز شود. در این مصاحبه‌ها که شامل هشت مصاحبه فردی و چهار مصاحبه گروهی شبه بحث متمرکز^۱ (مورگان، ۱۳۹۴، ص ۲۷) با موضوعات فساد اقتصادی، فساد اخلاقی، فساد سیاسی در جامعه بود، تلاش شد تا افراد به خودکاوی و استدلال‌آوری حول ایده‌ها و توجیهات وادار شوند تا برداشت محقق از فرایند انتخاب بی‌تفاوتی در جریان مشاهدات، مورد آزمون و بازنگری قرار گیرد.

۵- فرایند فرهنگی تعامل

افرادی که ذیل یک نظام فرهنگی متولد و جامعه‌پذیر شده‌اند، مجهز به دانش زمینه‌ای سازمان‌یافته‌ای هستند که بر مبنای آن می‌توانند معنای کنش‌های دیگران و وضعیت‌های اجتماعی را درک کنند و متناسب با انتظارات کنش‌گران دیگران رفتار کنند. در تعریف اسپردلی و مکوردی، «فرهنگ» معرفت و شناختی اکتسابی و مشترک است که مردم جهت تعبیر و تفسیر رفتار اجتماعی به کار می‌گیرند. اگر نوشتن را یک رفتار اجتماعی و یادداشت نهایی را نتیجه این رفتار اجتماعی بدانیم، فرهنگ آن چیزی است که ما باید بدانیم تا بتوانیم بخوانیم و بنویسیم. درواقع رفتار اجتماعی تمام اعمالی است که فرد انجام می‌دهد درحالی‌که دیگران هم آن‌ها را آموخته‌اند و در معرفتی که در آن به کار می‌گیرد مشترک‌اند و آن رفتار را درک می‌کنند و از آن تعجب نمی‌کنند؛ فرهنگ نیز همان معرفتی است که برای تعبیر و تفسیر رفتار اجتماعی به کار گرفته می‌شود. معرفت فرهنگی به شکل نظام پیچیده‌ای از نهادها و سمبل‌ها ظاهر می‌شود و تنها فردی می‌تواند آن‌ها را درک کند که با عبور از روند جامعه‌پذیری بتواند ادراکات، مفاهیم و رفتارهای اطرافیان را تشخیص دهد و تعریفش از شرایط^۲ و درک ضمنی‌اش از دنیا^۱ در همین بستر شکل

1 Focus group

2 Definition of situation

گرفته باشد (اسپردلی و مکوردی، ۱۳۸۶، صص ۲۸-۲۶). بنابراین، محققى که قصد دارد با مشاهده کنش‌های افراد، ایشان را مورد مطالعه قرار دهد، برای این که بتواند بفهمد که چه اتفاقی در حال افتادن است، باید درکی از بافت تعاملی آن‌ها داشته باشد و بداند تعاریفی که از موقعیت‌ها صورت‌بندی می‌کند و نمادهای معنادار مشترکی (مید، ۱۹۳۴، ص ۱۳۹) که مورد استفاده قرار می‌دهند با چه منطقی درک شده و پذیرفته می‌شوند. علاوه بر این باید در نظر داشت این تعاریف و توجیهات، ثابت و ازپیش‌تعیین‌شده نیستند و از بیرون از فرد به او تحمیل نمی‌شوند، بلکه افراد در جریان تعاملات روزمره‌شان و دقیقاً در محیط رویدادها، این معانی را خلق می‌کنند. «[افراد] با کنش‌هایشان، در نمایش یک تحلیل یا یک فهم از رویدادی که در آن درگیرند شرکت می‌کنند و درعین‌حال، سهم متقابلی در تغییر خود رویداد بر مبنای تحلیل خواهند داشت (هریتیچ، ۱۹۸۸، ص ۲).

در این معنا، کنش‌گران ایرانی به پشتوانه معرفت فرهنگی-تاریخی مشترک‌شان، می‌توانند در هر وضعیت تعاملی، تصویری از موقعیت اجتماعی خودشان و دیگر کنش‌گران ارائه دهند و بر مبنای آن تصویر و باز هم با توجه به شناختی که از امکانات و محدودیت‌های موقعیت‌های اجتماعی مختلف دارند، کنش مورد انتظار و متناسب را انتخاب کرده و انجام دهند. وقتی کنش‌گری در یک وضعیت تعاملی، کنشی را که حکایت از بی تفاوتی دارد انجام می‌دهد، قدرت استدلال او در بستر فرهنگی مشترک در مورد برتری انتخاب بی تفاوتی بر انتخاب‌های دیگر است که قضاوت اجتماعی‌نهایی در مورد قابل قبول بودن یا قابل قبول نبودن کنش او را شکل می‌دهد و او را در معرض پاداش یا تنبیه اجتماعی قرار می‌دهد. در ادامه، مقاله ابتدا تعریف کنش‌گران از مفهوم بی تفاوتی را که از یافته‌های میدانی به دست آمد گزارش می‌کنیم تا مصادیق بی تفاوتی اجتماعی در بستر فرهنگی جامعه مورد بررسی روشن شود و پس از آن به تعریف کنش‌گران از انواع مختلف موقعیت‌های اجتماعی و گزاره‌های مؤثر در تشخیص موقعیت اجتماعی و ملاحظات که فرد را به انتخاب بی تفاوتی متمایل می‌کند، می‌پردازیم.

۶- تعریف بی تفاوتی اجتماعی

براساس یافته‌های میدانی که در ادامه توضیح داده خواهد شد، بی تفاوتی اجتماعی عبارت است از این که کنش‌گر: «یا به دلیل ناامیدی از اثربخش بودن تلاش برای بهبود وضعیت؛ یا به دلیل هراس از متحمل شدن ضرری یا از دست دادن منفعتی که ممکن است اساسی یا غیراساسی و همچنین، آنی یا پایدار تعریف شود؛ و یا به هردوی این دلایل، تلاشی برای بهبود وضعیتی که برای خودش، نزدیکانش یا دیگران ناآشنا پیش آمده و او آن وضعیت را نامطلوب تشخیص داده است، انجام ندهد».

در این تعریف، سه گزاره اساسی وجود دارد که بر خلق بی تفاوتی مؤثرند:

گزاره اول؛ تشخیص کنش‌گر در مورد وضعیت و کیفیت نامطلوب بودن آن است؛

گزاره دوم هراس کنش‌گر از متحمل شدن ضرر یا از دست دادن منفعت و تعریف او از این مفاهیم

است؛

و گزاره سوم تعریف کنش گر از قدرت اثربخشی خود و توانایی اش برای ایجاد تغییر در وضعیت و بهبود آن است.

ارزیابی کنش گران از موقعیت اجتماعی شان با تعریفی که از هر کدام از این سه گزاره در بافت تعامل دارند، نسبت مستقیم دارد. در این معنا، به عنوان مثال، کسی که موقعیت خود را در یک بافت تعاملی فرودست تشخیص می دهد، توانایی اثربخشی خود را کمتر از دیگرانی که در موقعیت فرادست هستند ارزیابی می کند و در محاسبه سود و زیان نیز محتاطانه تر عمل می کند.

در ادامه بر مبنای نظریه بیمن و یافته های میدانی، انواع موقعیت های اجتماعی از منظر کنش گران ایرانی را دسته بندی کرده و با توجه به سه گزاره ای که کنش گران در تعریف بی تفاوتی اجتماعی مورد تأیید قرار داده اند، گرایش به بی تفاوتی در هر کدام از این موقعیت ها را توضیح می دهیم.

۷- گونه شناسی موقعیت های اجتماعی

همان طور که گفته شد، از نظر بیمن (۱۳۸۱)، دو حوزه تقابل فرهنگی نمادین در زندگی ایرانیان وجود دارد که بر جهت گیری های ارتباطی آن ها و سامان دهی کنش هایشان بسیار مؤثر است و این دو حوزه عبارتند از: تقابل میان «اندرونی و بیرونی» و تقابل میان «رابطه برابرانه و نابرابرانه». در چارچوب این دو حوزه تقابل نمادین، دو الگوی مبادله «برابری داشت» و «نابرابرانه» در تعاملات ایرانیان شکل می گیرد. معمولاً الگوی برابری داشت در روابط درونی رعایت می شود و کنش گران در چارچوب آن رابطه «صمیمانه» برقرار می کنند و الگوی نابرابرانه در روابط بیرونی عمل می کند و منجر به برقراری رابطه «دور» می شود (بیمن، ۱۳۸۱). در این معنا، رابطه اندرونی- بیرونی به نسبت افقی فرد با دیگران در بستر تعامل اشاره دارد که در آن، فرد به عنوان یکی از اعضای گروه تعریف می شود و به اصطلاح «خودمانی» است و از «تزدیکان» است؛ یا این که «غریبه» است و از خودمان نیست و بنابراین نمی تواند در حوزه شخصی و خصوصی حاضر شود. تقابل میان رابطه برابرانه- نابرابرانه نیز به نسبت عمودی فرد با دیگران در بستر تعامل اشاره دارد. این که فرد در سلسله مراتب اجتماعی، در این موقعیت خاص، «فرادست» تعریف می شود یا «فرودست».

نکته مهمی که بیمن بر آن تأکید دارد این است که در بافت فرهنگی ایرانیان، درک کنش گر از فرایند تعامل حین این فرایند بازسازی شده و شکل نهایی خود را پیدا می کند و کنش نیز در جریان همین درک و بازسازی آن انتخاب می شود. در واقع، افراد در موقعیت های تعاملی، ادراک گزینش شده ای از هم دارند و منزلت ها را بر مبنای کیفیت و ماهیت این ادراک گزینش شده و الگوی انتظارات خودشان که متأثر از ویژگی ها و شرایط فردی است و ممکن است در یک لحظه خاص شکل بگیرد، تعریف می کنند (همان، ص ۶۵) یعنی ممکن است پیش از تعامل، کنش گر خود را در موقعیت فرادست و بیگانه تصور کند ولی در جریان تعامل خود را در جایگاه برابر با دیگری و در یک رابطه صمیمانه بیابد و این درک و تعریف جدید از موقعیت، بر انتخاب کنش نهایی از جانب او قطعاً اثرگذار خواهد بود.

بر مبنای همین ادراک کنش گر از موقعیت، دو نوع الگوی مبادله در تعاملات ایرانیان می توان کشف کرد که عبارتند از «الگوی برابری داشت» و «الگوی نابرابرانه». معمولاً کنش گران در چارچوب الگوی

برابرپنداشت، خودشان را به عنوان «مَحَرَم»، «نزدیک»، «آشنا» تعریف کرده و رابطه صمیمانه‌ای برقرار می‌کنند و در چارچوب الگوی نابرابرانه رابطه‌ای «دور»، «رسمی»، «محترمانه»، «غیرصمیمانه» خواهند داشت. تلاش برای برقراری رابطه صمیمانه با فرادستان و فرودستان، بسیار حساس و ظریف بوده و مستلزم رعایت کردن و در نظر گرفتن نکات رفتاری دقیقی است، چراکه در غیر این صورت ممکن است موجب وهن کنش‌گر و قضاوت‌های منفی از جانب دیگران شود. کنش‌گر ایرانی باید «آن قدر باهوش و موقع‌شناس باشد که بتواند در جریان تعامل تشخیص دهد که در هر موقعیت اجتماعی چه تصویری نسبت به او وجود دارد. تنها در این صورت تأیید و تحسین جمعی را کسب خواهد کرد و با قبول و درک جایگاه و منزلت خودش در موقعیت تعاملی خاص، به حفظ نظم اجتماعی کمک می‌کند» (همان، ص ۹۱).

مطابق با صورت‌بندی بیمن، انواع موقعیت‌های اجتماعی که تعاملات ایرانیان در آن‌ها شکل می‌گیرد را می‌توان به این صورت ترسیم کرد:

فرادست	«الف»	«د»	«ب»
صمیمی	«ج»	«و»	غریبه
فرودست	«ه»		

براساس این ملاحظات ادراکی، به‌طور کلی شش موقعیت اجتماعی که به انتخاب‌های کنشی ایرانیان جهت می‌دهند را می‌توان این‌گونه برشمرد:

الف/ وقتی کنش‌گر با فرادست خود صمیمی است؛

ب/ وقتی کنش‌گر از فرادست خود دور است؛

ج/ وقتی کنش‌گر با دیگری هم‌شان خود صمیمی است؛

د/ وقتی کنش‌گر از دیگری هم‌شان خود دور است؛

ه/ وقتی کنش‌گر با فرودست خود صمیمی است؛

و/ وقتی کنش‌گر از فرودست خود دور است؛

فرد با تعریف خودش در یکی از این موقعیت‌ها، اصول ارتباطی لازم برای مواجهه با پیشامدها و رویدادهای احتمالی را محاسبه کرده و کنش‌های خود را سامان می‌دهد. با این حال، این‌که دیگران انتخاب نهایی او را قابل قبول بدانند یا غیرقابل قبول و او از تأیید اجتماعی برخوردار شود یا از تنبیه اجتماعی، بستگی به قدرت استدلال او در مورد تشخیص‌اش از بافت تعامل دارد.

براساس یافته‌های میدانی، انتخاب بی تفاوتی و توجیه آن در موقعیت‌های صمیمانه دشوارتر از موقعیت‌های غیرصمیمانه است. کنش‌گران زمانی که بی تفاوتی را انتخاب می‌کنند باید بتوانند موقعیت خود را به گونه‌ای قانع‌کننده در حوزه روابط غیرصمیمانه تعریف کنند تا از شمات و تقبیح دیگران در امان مانند به عنوان مثال، سوده، ۳۵ ساله، فوق‌لیسانس مکانیک و کارمند بخش خصوصی در توجیه این‌که وقتی صدای ضرب و شتم مرد همسایه با دخترش را شنید کاری نکرد گفت: «رمونه‌ای شده که همسایه

نمی‌تونه تو کار همسایه دخالت کنه» و با «غریبه» تعریف کردن رابطه همسایگی بی‌تفاوتی نسبت به وضعیت نامطلوب دختر همسایه را توضیح داد. مرضیه ۳۴ ساله، فوق لیسانس حقوق و وکیل شهرداری در توضیح این که چرا به دوستی که نیاز مالی داشت پول قرض نداده می‌گوید: «دم دیگه فقط برای خودش و عزیزترین هاش انرژی می‌ذاره، حتی عزیزانش هم نه! عزیزترین هاش». در این تعریف، دوست اگرچه عزیز است ولی آن قدر صمیمی نیست که جزو عزیزترین‌ها محسوب شود و به این ترتیب موقعیت اجتماعی تعامل را در نمودار فوق، در محدوده «د» تعریف می‌کند. مرضیه در ادامه استدلال خود در مورد موقعیت می‌گوید: «پس فردا که من نیاز داشته باشم هم اون به من نمی‌ده، حتی شاید پول خودم رو هم بهم نده! این جور وقتا رفقا غریبه می‌شن». از آنجایی که در رابطه «غریبه» زمینه برای انتخاب بی‌تفاوتی مساعدتر است، مرضیه با تأکید بر این که وقتی پای مسائل مالی به میان می‌آید «رفقا غریبه می‌شوند» بی‌تفاوتی خود را با هراس از متحمل شدن ضرری در آینده توجیه می‌کند. از این منظر، سرمایه‌گذاری بر شخصی که در موقع نیازمندی، تبدیل به غریبه می‌شود و به سادگی می‌تواند به وضعیت نامطلوب شخص بی‌تفاوت شود کار عاقلانه‌ای نیست. در حالی که «عزیزترین‌ها» چنین وضعیتی ندارند و به سادگی نمی‌توانند رابطه را «غریبه» تعریف کرده و نسبت به وضعیت نامطلوب یک‌دیگر بی‌تفاوت شوند.

علاوه بر این، کنش‌گران نسبت به «عدم بی‌تفاوتی» در مواجهه با وضعیت نامطلوب «غریبه‌ها» و کسانی که رابطه دوری با آنها دارند، بسیار محتاطند و عموماً تلاش برای اثرگذاری بر وضعیت نامطلوب بیگانگان و افراد و حوزه‌هایی که فرد شناخت کاملی از آنها ندارد را درست نمی‌دانند.^۱ زهرا، ۳۴ ساله، فوق لیسانس ارتباطات و خبرنگار می‌گوید: «من اگر ببینم مادری داره بچه‌اش رو تو خیابون می‌زنه یا زن و شوهر کتک‌کاری می‌کنن هیچی نمی‌گم، آدم که نمی‌دونه قضیه چیه، برای چی دخالت کنه؟». این تردید در مداخله در وضعیت‌هایی که فرد آشنایی کافی از آنها ندارد، در تعاملات مشاهده شده، به طریقی گوناگون مورد تأکید قرار می‌گرفت. هاله ۲۳ ساله، لیسانس ریاضی و بیکار داشت تعریف می‌کرد که خانواده‌ای را در خیابان دیده و به او گفته‌اند که برای گرفتن نوار مغزی از بچه‌شان پول ندارند و او نسخه را گرفت که به درمانگاه نشان بدهد، یکی از حاضران به او پوزخند زد و هاله وسط صحبتش دستش را به نشانه حق با توست بالا برد و گفت «آره، خودمم فهمیدم/شتباه کردم». او در ادامه با توضیح تلاش‌هایی که برای کمک

۱ در این جا باید میان مفهوم «فضولی» و «عدم بی‌تفاوتی» تمایز قائل شد. کسی که بی‌تفاوت نیست تلاش می‌کند تا وضعیت نامطلوب را تغییر دهد در حالی که کسانی که به عنوان فضول شناخته می‌شوند تنها درصددند که از چند و چون مسئله اطلاعات بیشتری به دست آورند. با این حال مرز میان فضولی و عدم بی‌تفاوتی بسیار باریک است به طوری که اغلب کنش‌گران در مورد این که دخالت‌شان در یک مسئله مصداق فضولی است یا عدم بی‌تفاوتی مردد هستند و همین دست‌مایه‌ای برای توجیه بی‌تفاوتی از جانب ایشان می‌شود. نکته حائز اهمیت این است که این تردید تنها در حوزه روابط دور معنادار است که کنش‌گر با این سؤال اصلی مواجه می‌شود که آیا اصلاً این مسئله به من ربط دارد یا خیر؟ در برخی موارد، آن چه به فضولی تعبیر می‌شود، تلاشی برای پاسخ دادن به همین سؤال است و کنش‌گر می‌خواهد با آگاهی بیش‌تر از وضعیت تصمیم بگیرد که آیا لازم است برای تغییر وضعیت نامطلوب تلاش کند یا خیر. در این موارد، فضولی به تلاش برای عدم بی‌تفاوتی نزدیک می‌شود. در حالی که در موارد دیگر، فضولی تنها برای لذت بردن از آگاهی به جزئیات مسائل دیگران دور است که عملی مذموم شناخته می‌شود و ج دارد که در پژوهشی مستقل به این پدیده پرداخته شود.

به این خانواده انجام داده بود و در نهایت متوجه شده بود که آن‌ها درواقع نیازمند نبودند، از تجربه‌اش این‌طور نتیجه‌گیری کرد که: «خیال‌م راحت شد. یک‌بار برای همیشه تا تهش رفتم و مطمئن شدم که دیگه نباید با دیدن این آدم‌ها عذاب وجدان بگیرم. دیگه فقط به کسانی که می‌شناسم و مطمئنم نیازمندن کمک می‌کنم». احمد ۳۲ ساله، لیسانس مدیریت و کارمند شهرداری، به دختر ۱۹ ساله‌ای که به فعالیت‌های مدنی خیلی بهاء می‌دهد گفت: «حیفه!.. انرژی تو بذار برای خودت و خونوادت». از این منظر، بی تفاوتی نبودن به مسائل عمومی هم‌وزن به هدر دادن انرژی است و با انجام این‌گونه فعالیت‌ها فرد متضرر می‌شود. درحالی‌که پرداختن به مسائل حوزه خصوصی ارزش انرژی گذاشتن را دارد و فرد به تلاش در این حوزه تشویق می‌شود.

علاوه بر صمیمی - غریبه بودن رابطه، جایگاه فرد در سلسله مراتب اجتماعی نیز در تعریف او از موقعیت تعاملی خودش و انتخاب بی تفاوتی یا عدم بی تفاوتی مؤثر است. براساس یافته‌ها، توجیه بی تفاوتی زمانی که فرد در موقعیت بالاتر از دیگران و فرادست، تعریف می‌شود غیرقابل قبول‌تر و لاجرم دشوارتر از زمانی است که فرد موقعیت پایین‌تری در نسبت با دیگران دارد. درواقع، اگر همه توافق داشته باشند که کنش‌گر قدرت چندانی برای اثرگذاری بر وضعیتی که در آن قرار گرفته است ندارد، انتخاب بی تفاوتی از جانب او نیز قابل قبول‌تر بوده و انتظار نمی‌رود که تلاشی برای توجیه انتخاب خود انجام دهد، چراکه افراد بر مبنای عقل سلیم‌شان در بستر فرهنگی مشترک، درستی این انتخاب را تأیید می‌کنند. رضا ۴۴ ساله، لیسانس معدن، کارمند دولت، وقتی خودش و همکارانش نامه‌ای از امور مالی سازمان دریافت کردند که به دلایل واهی تا چند ماه حقوق ایشان پرداخت نخواهد شد، تلاش خاصی برای واکاوی چرایی این تصمیم و تغییر احتمالی آن نکردند. وقتی محقق از او پرسید چرا اعتراض نمی‌کنید؟ با تعجب گفت: «یعنی واقعاً نمی‌دونی؟» درواقع او انتظار داشت که محقق براساس دانش متقابل پیشینی مشترکی که با او و دیگر ایرانیانی که در این بستر فرهنگی اجتماعی در کنار یکدیگر رشد کرده و جامعه‌پذیر شده‌اند دارد، منطق این انتخاب را بفهمد و پرسشی در این مورد نداشته باشد. پس از آن با دل‌خوری دلایل انتخاب بی تفاوتی را این‌طور توضیح داد: «باید چی کار می‌کردیم؟ پلاکارده می‌گرفتیم دستمون اعتصاب می‌کردیم؟! بعد ما را هم مثل کارگرها شلاق می‌زدن!.. اخراج هم می‌شدیم!». در این مشاهده، رضا موقعیت خود را نسبت به مدیران سازمان که

۱. گارفینکل در جریان «آزمایش‌های نقض‌کننده» خود، با پرسیدن سوالات این‌چنینی و انجام کارهایی که در چارچوب نظم زندگی روزمره برای کنش‌گران غیرمنتظره بود و ثبت واکنش‌های تند و کلافه ایشان، تلاش کرد تا نظریه خود در مورد این که کنش‌های روزمره سامان‌مند بوده و مبتنی بر نظم پیشینی و توافقی صورت‌بندی می‌شوند که در عین جالفتاده بودن بسیار شکننده است، توضیح دهد. از نظر او، همین ویژگی‌ها به کنش‌گران کمک می‌کند که در عین حفظ نظم اجتماعی بتوانند کنش‌های خود را به صورت خلاقانه سامان‌دهی کنند و به این ترتیب نظم اجتماعی را دائماً بازسازی کنند (ریتزر، ۱۳۷۴).

۲. در دی ماه ۱۳۹۳، در جریان تعدیل نیروی کار معدن طلای آق دره، مقرر شد که قرارداد ۳۵۰ نفر از کارگران این معدن تمدید نشود. سه تن از کارگران که به جز این شغل ممر درآمد دیگری برای رفع مایحتاج روزانه خودشان و خانواده‌شان نداشتند در محوطه معدن خودکشی کردند و کارگران دیگر در اعتراض به بیکار شدن خودشان یا همکارانشان تجمع کردند. پس از شکایت کارفرما و تشکیل دادگاه ۱۷ تن از این کارگران به تحمل پنجاه تا صد ضربه شلاق به علاوه کیفرهای دیگر محکوم شدند.

چنین تصمیمی گرفته‌اند، فرودست تعریف می‌کند و براساس عقل سلیم و آگاهی‌اش از تجربیات اجتماعی پیشین، انتخاب بی‌تفاوتی را کاملاً قابل قبول و درست می‌داند و حتی از این که کسی به درست بودن این انتخاب شک کند، تعجب می‌کند. المیرا ۵۴ ساله، دیپلم و آرایش گر، از بی‌نظمی و آشفتگی خانه‌سلامتی که به واسطه شغلش مجبور است هرچند ماه یکبار به آن مراجعه کند و ساعت‌ها معطل شود، شکایت دارد و مدعی است که الان بیست سال است که هیچ چیزی در آن جا تغییر نکرده. هم‌چنان دو کارمند هستند که همه کارها را به صورت دستی انجام می‌دهند. از او پرسیدیم آیا تا به حال اعتراض کرده‌ای؟ می‌گوید: «ریاضه خیلی به کارمندی اونجا می‌گم/ این چه وضعیه؟! المیرا موقعیت خودش را با کارمندان آن جا برابر تعریف می‌کند و بنابراین نسبت به وضعیت نامطلوبی که در آن جا وجود دارد به ایشان اعتراض می‌کند. این اعتراضات نتایج موضعی و کوتاه مدت دارند و برحسب این که این نتایج برای المیرا مثبت و پاداش دهنده یا منفی و تنبیه کننده باشند ممکن است او در مراجعات بعدی این اعتراضات را ادامه دهد یا از آن‌ها اجتناب کند. در این معنا، او نسبت به وضعیت نامطلوب خودش در زمان حال و به صورت مقطعی بی‌تفاوت نیست و برحسب این که این عدم بی‌تفاوتی چگونه قضاوت شود تصمیم می‌گیرد که در آینده همین رویه را ادامه دهد یا این رویه را تغییر داده و بی‌تفاوتی را در واکنش به کندی و آهستگی انجام کارها در آن مرکز، انتخاب کند. با این حال، این دست تلاش‌ها تأثیری بر وضعیت نامطلوب طولانی مدت آن مرکز، یعنی بی‌نظمی و آشفتگی که به ادعای او الان بیست سال است که ادامه دارد، نخواهد داشت. بنابراین سؤال خود را این طور توضیح دادیم: «منظورم اعتراضی است که بدانی خود این وضعیت را تغییر می‌دهد، مثلاً به صورت جمعی اعتراض کنید طوری که که مسئولان اصلی بشنوند و تغییر اساسی در مدیریت مرکز و تعداد کارمندان بدهند و تو و دیگران بعد از این هربار که به این مرکز مراجعه می‌کنید اذیت نشوید». با تأسف و تحیر نگاه می‌کند و می‌گوید: «مگه حلم؟! بیکارم؟! همه جا همینه! کل سیستم اداری مون همینه! اعتراض ما به هیچ جا نمی‌رسه». در این حالت، المیرا طرف مقابل خود را «کل سیستم اداری» تعریف می‌کند و خود را در برابر او «فرودست» می‌داند و توضیح می‌دهد که در این موقعیت تلاش او به هیچ جا نمی‌رسد و کاملاً بی‌فایده و غیرعقلانی است. آخرین مثال مشاهده‌ای در مورد رابطه تشخیص فرد از جایگاه خودش در سلسله مراتب اجتماعی و انتخاب بی‌تفاوتی هم مورد هادی، ۶۵ ساله، لیسانس عمران، بازنشسته شرکت دولتی است. او از دوستان نزدیک یکی از مدیران ارشد شرکتی دولتی بود ولی مرتبه شغلی‌اش از او پایین تر بود. وقتی به ناگاه این دوست، به دلایل قضایی مبهم از کار تعلیق شد و ظاهراً در دردسر بزرگی افتاد، هادی در توجیه بی‌تفاوتی‌اش به وضعیت او گفت: «اون خودش خرس میره. نیازی به کمک امثال ما نداره! اینا دعوی بزرگون هست. به من و تو چه؟». در واقع او که تا پیش از این در وضعیت‌های مختلف می‌توانست رتبه بالاتر او را به لحاظ شغلی نادیده گرفته و رابطه‌شان را صمیمانه تعریف کند، در این وضعیت رابطه را صرفاً مبتنی بر مرتبه شغلی تعریف کرده و به این ترتیب خود را فرودست تعریف می‌کند و بی‌تفاوتی نسبت به وضعیت او را با این تعریف، توضیح می‌دهد.

درمقابل، براساس یافته‌ها، زمانی که کنش‌گری در سلسله مراتب اجتماعی، به عنوان فرادست تعریف شود، بی‌تفاوت بودن او در برابر فرودستان چندان پذیرفته شده نیست. به تعبیر بیمن، «نظام اخلاقی که

فراستان را نسبت به فرودستان متعهد می کند منبعث از اخلاق و الزامات بزرگ منشی است، در حالی که فرودستان مقید به نظامی اخلاقی هستند که ریشه در تسلیم، اطاعت و حق شناسی و احترام دارد» (همان، ص ۸۴). بنابراین در یک موقعیت اجتماعی، چنانچه فرد فرودست، با توجه به محدودیت ها و قدرت اندکی که در چنین موقعیت اجتماعی دارد، در مقابل یک فرادست، بی تفاوتی را انتخاب نکند، رفتار او حکایت از «ایثار» و «جوان مردی» دارد و نه صرفاً بی تفاوت نبودن و چنانچه بی تفاوتی را انتخاب کند، این انتخاب آسان تر قابل توضیح و توجیه بوده و احتمال این که در قضاوت دیگران قابل قبول باشد بیش تر است. در حالی که بی تفاوتی فرادستان به وضعیت فرودستان، با توجه به قدرتی که در تغییر وضعیت دارند، به «خودخواهی»، «بدجنسی» و «تنگ نظری» تعبیر می شود و برای کنش گر فرادست نیز، بی تفاوتی نسبت به وضعیت نامطلوب فردی که فرودست او تعریف می شود و فرد رابطه نزدیک یا نسبتاً نزدیک با او دارد بسیار آزاردهنده است. الهه ۳۴ ساله، فوق لیسانس کامپیوتر و خانه دار در مورد کودکی که سر خیابان محل زندگی اش دست فروشی می کند و سال هاست که هر روز او را می بیند و چندباری با هم صحبت کرده اند می گوید: «خیلی رو اعصاب منه، خیلی دلم براش می سوزه، خیلی بهش فک می کنم ولی نمی دونم براش چی کار باید بکنم».

در چنین منطقی، در بسیاری موارد تحت الزامات موقعیت فرادستی از فرادستان انتظار می رود که بزرگ منشانه نسبت به وضعیت نامطلوب «خودشان» و «تزدیکان شان» بی تفاوت شده و حتی بر سوء استفاده های فرودستان نیز چشم ببندند. شیما، ۳۳ ساله، فوق لیسانس برق، کارمند بخش خصوصی وقتی پارکبان برای توقفی کوتاه از او سه هزار تومان خواست بدون لحظه ای تأمل مبلغ را پرداخت کرد. وقتی محقق از او راجع به این که چرا به این رفتار پارکبان اعتراض نکرد و به این خواسته تن داد پرسید، گفت: «هو هم به چه چیزهایی فکر می کنی؟! سه تومن نه من رو گدا می کنه نه اون رو شاه، بالاخره اونم داره خرج زندگی می ده دیگه. فک کن به یه مستحق کمک کردم» در این موقعیت، این فرد به واسطه فرادست تعریف کردن خودش در نسبت با پارکبان، لازم دید که از سوء استفاده پارکبان از وضعیت - که فی نفسه نامطلوب است - چشم پوشی کرده و تلاشی برای مقابله با رفتار پارکبان نکند و نسبت به آن بی تفاوت باشد. قابل انتظار و مناسب بودن رفتار شیما را در مقایسه با وضعیتی مشابه می توان درک کرد که در آن، وقتی مردی حدود ۵۰ ساله که سوار بر یک ماشین مدل بالا بود مبلغی که پارکبان گفت را پرداخت نکرد و همان ۳۰۰ تومان مندرج در تعرفه را برای توقف یک ساعته پرداخت، پارکبان پول را به او پس داد و گفت «تو از من محتاج تری!». در این نمونه، شیما در تعریفش از بافت تعاملی، کنش گر مقابل خود را پارکبان تعریف می کند و نه سیستم مدیریت شهری که بدون نظارت، به پارکبانان اجازه فعالیت داده و زمینه را برای سوء استفاده های این چنینی فراهم کرده است. وقتی کنش گر مقابل پارکبان باشد شیما خودش را فرادست تعریف می کند ولی به محض این که کنش گر مقابل سیستم مدیریت شهری تعریف

۱ طبق تعرفه پارکبان ها پارک ماشین در نیم ساعت اول رایگان و در ساعت اول ۳۰۰ تومان و پس از آن ساعتی ۴۰۰ تومان به مبلغ افزوده می شود. بنابراین سه هزار تومان معادل هزینه هفت ساعت توقف ماشین بود و نه توقفی کوتاه!

شود، او خود را فرودست تعریف کرده و از ناتوانی خود برای ایجاد تغییر در وضعیت نامطلوب سخن می‌گوید: «می‌دونی که این خیابونا رو به شرکتهای اینا اجازه دادن، اینام باید پول اجازه رو در بیارن وگرنه پدرشون در میاد^۱. اون آدم اصلیه که پولش رو گرفته و می‌خوره و خیالی نداره، ما پول ندیم فرقی نمی‌کنه، این بیچاره‌ها له می‌شن فقط». در مشاهده «المیرا» نیز توضیح دادیم که در انتخاب‌کنش، بسیار مهم است که کنش‌گر طرف مقابل خود را کارمندان خانه سلامت تعریف کند، یا «سیستم اداری». در موردی دیگر، صبوراً ۲۸ ساله دانشجوی دکترای هنر و بیکار، راجع به این که چرا علی‌رغم داشتن فیلم دوربین مداربسته از فردی که برای دزدی به خانه‌شان آمده بود و فرش دستبافت گران‌قیمتی را از انبار دزدیده بود، شکایت نکردند گفت: «می‌تونست خیلی چیزا برداره ولی فقط به اندازه نیازش برداشت. ما فکر کردیم این آدم فقیره، دزد نیست، نیاز اون روزش رو خواست تأمین کنه».

با این حال، چنان‌چه فرودست به گونه‌ای رفتار کند که همه توافق کنند که او به واسطهٔ اصرارش بر انتخاب‌های اشتباه و بی‌توجهی به خیرخواهی دیگران در چنین وضعیت نامطلوبی گرفتار شده است و اکنون نیز به واسطهٔ بی‌فکری و خیره‌سری او تلاش برای بهبود وضعیتش حتی از جانب فرادستان، فایده‌ای نخواهد داشت. چنین فردی حتی اگر فرودست تشخیص داده شود، مستحق بی‌تفاوتی تعریف می‌شود و بی‌تفاوتی در برابر او نیز چندان مذموم نیست. توجیه بر مبنای استحقاق در فرهنگ ایرانی آن چنان قدرت‌مند است که حتی برای توجیه بی‌تفاوتی در روابط صمیمانه نیز کاربرد دارد و برحسب قدرت استدلال کنش‌گر، انتخاب بی‌تفاوتی را قابل قبول می‌کند. حسام، ۳۲ ساله، لیسانس ارتباطات و خبرنگار تجربهٔ خودش در این مورد را این‌طور تعریف کرد: «یک شب که توی خیابون می‌رفتم دیدم یک جوان معتادی با وضعیت بدی توی جوب افتاده، ازش پرسیدم خونت کجاست و به آدرسی داد، منم کولش کردم و ماشین گرفتم و نصفه شب رسیدم در خونشون، زنگ که زدم پدرش آمد دم در و تا اون رو دید گفت برای چی آوردینش اینجا؟ من دیگه همچی پسری ندارم و در رو بست، من موندم که چی کار کنم! دوباره کولش کردم بردم کنار یک جوب ولش کردم». در موردی دیگر، ژیل ۵۴ ساله، فوق لیسانس شهرسازی، فعال مدنی در مؤسسه توانمندسازی زنان، می‌گفت: «یکی از مددجوهای مؤسسه سه تا بچه با اختلاف سن کم داشت. بچه چهارم رو که حامله شد حتی پول شیرخشک بچه سومش رو نداشت. من قبول کردم که همراه براش شیر خشک بخرم، بچه چهارم هم دنیا آمد و ما تأمینش می‌کردیم. بعد بهو دیدیم یک روز اومده و باز حامله است! بهش میگم خوب چرا وقتی از پیش‌ون برنمایی هی بچه میاری؟! می‌گه شوهرم گفته این مؤسسه هست دیگه!! من گفتم من دیگه پول شیرخشک رو نمی‌دم، به من میگه وظیفه‌تونه!!! واقعاً هرچی می‌کشن حقشونه...». در خصوص رابطهٔ فرادستی-فرودستی نکته‌ای که بسیار حائز اهمیت است این است که کنش‌گر فرودست نیز بر فرادستی کنش‌گر مقابل صحنه بگذارد و به این ترتیب انتخاب بی‌تفاوتی از جانب فرادست را ناپذیرفتنی‌تر کند. در این مورد، وقتی مددجو به ژیل گفت «وظیفه‌تونه» درواقع فرادستی او را زیر سؤال برد و عدم بی‌تفاوتی او به وضعیت نامطلوب خودش را به فرادستی او نسبت نداد و به این ترتیب ژیل دلایل

۱ این مقاله صحت مدعای کنش‌گران را تأیید نمی‌کند و تنها بر نحوهٔ توجیه انتخاب بی‌تفاوتی از جانب ایشان متمرکز می‌شود.

کافی برای رسیدن به این نتیجه‌گیری نهایی که نسبت به وضعیت او و خانواده‌اش بی‌تفاوت شود به دست آورد و توانست این بی‌تفاوتی را توجیه کرده و انتظار داشته باشد که دیگران نیز این توجیه را درک کنند و بپذیرند. در موردی دیگر وقتی کسری، ۳۲ ساله، لیسانس مکانیک با شغل آزاد، برای حل یک مشکل مالی میان خودش و یکی از مشتریانش به بزرگ خانواده آن مشتری بدحساب مراجعه کرد تا او را به اصلاح رفتار خود وادار کند و این مشکل بدون نیاز به مراجعه به محاکم قضایی حل شود، فردی که کسری او را بزرگ خانواده و فرادست می‌شناخت به او گفت: «گه بخوای من بهش می‌گم ولی می‌دونم گوش نمی‌ده/ اونا برعکس بقیه بچه‌های من، حرمت نگه نمی‌دارن. خیلی راحت به من می‌گن به شما ربطی نداره». در این معنا، الزامات رفتار فرادستانه زمانی بر فرد تحمیل می‌شود که در مورد فرادستی او توافق وجود داشته باشد و زمانی که فرادستی او مورد توافق نباشد، او آسان‌تر می‌تواند نسبت به وضعیت نامطلوب دیگری بی‌تفاوت شود. کمالین که اگر فرودستی کنش‌گر نیز مورد توافق نباشد، انتخاب بی‌تفاوتی از جانب او نیز زیر سؤال بوده و با شماتت دیگران مواجه می‌شود.

۸- جمع‌بندی

بنابر آنچه گفته شد می‌توان انواع موقعیت‌های تعاملی تعاملی ایرانیان را در شش موقعیت دسته‌بندی کرد. براساس یافته‌ها:

در موقعیت‌هایی که رابطه «دور» تعریف می‌شود، همان‌قدر که انتخاب بی‌تفاوتی نسبت به وضعیت نامطلوب دیگری و توجیه آن آسان‌تر و قابل قبول‌تر است انتخاب بی‌تفاوتی نسبت به وضعیت نامطلوب خود کنش‌گر دشوارتر و غیر قابل قبول‌تر است؛

انتخاب بی‌تفاوتی نسبت به فرودستان، چه رابطه دور باشد و چه نزدیک، دشوارتر از انتخاب بی‌تفاوتی در مقابل دیگران هم‌شان و فرادستان است تا جایی که چنانچه کنش‌گر میان انتخاب بی‌تفاوتی به وضعیت نامطلوب خود و وضعیت نامطلوب فرد فرودست خود مخیر باشد، انتظار می‌رود که به وضعیت نامطلوب خود بی‌تفاوت شده و تلاش کند تا وضعیت نامطلوب فرد فرودست خود را بهبود بخشد مگر این‌که در چارچوب توجیهات منطق فرهنگی، فرد فرودست مستحق تحمل وضعیت نامطلوب تعریف شود؛ انتخاب بی‌تفاوتی در مقابل وضعیت نامطلوب دیگران هم‌شان که کنش‌گر رابطه صمیمانه‌ای با آن‌ها دارد دشوارتر از بقیه موارد است. در این وضعیت نیز چنانچه کنش‌گر میان بی‌تفاوتی نسبت به وضعیت نامطلوب خود و وضعیت نامطلوب دیگری هم‌شان خود که رابطه صمیمانه‌ای با دارد مخیر شود، به لحاظ اخلاقی انتظار می‌رود که نسبت به وضعیت نامطلوب خود بی‌تفاوت شده و تلاش کند تا وضعیت نامطلوب او را بهبود بخشد^۱. هرچند که این کنش قابل انتظار، اغلب در مرز میان عدم بی‌تفاوتی و اِثار

۱ دقت کنید که مفهوم بی‌تفاوتی طبق تعریف، زمانی کاربرد دارد که عدم بی‌تفاوتی در واقعیت و به قضاوت ناظران بیرونی، هزینه‌گزافی بر فرد تحمیل نمی‌کند. به عنوان مثال، چنانچه شهروند معمولی برای نجات جان کسانی که در آتش گرفتار شده‌اند مداخله نکند، در عرف جامعه او را «بی‌تفاوت» توصیف نمی‌کنند. بنابراین، هرچه قدر که کنش‌گر به تعبیر گارفینکل (۱۹۶۷)، به صورت «هنرمندانه» تری تکنیک‌های کنشی را مورد استفاده قرار دهد و استدلال قانع‌کننده‌تری در مورد این‌که عدم انتخاب بی‌تفاوتی منافع اساسی او را به خطر انداخته یا او را متحمل ضررهای اساسی می‌کند، صورت‌بندی کند، انتخاب بی‌تفاوتی

تعریف می‌شود و از دیگری انتظار می‌رود که قدردان این انتخاب کنش‌گر باشد، ولی عدم انتخاب آن نیز عموماً بدون هزینه نخواهد بود؛

انتخاب بی‌تفاوتی در موقعیتی که فرد به عنوان فرودست تعریف می‌شود کاملاً پذیرفته شده است و حتی توصیه می‌شود. در واقع وقتی فرد فرادست در وضعیت نامطلوبی قرار می‌گیرد، حتی اشخاصی که پیش از این رابطه خود را با او صمیمانه تعریف می‌کردند نیز توجیهاتی در مورد غیرصمیمانه بودن این رابطه ابداع می‌کنند و به این ترتیب بی‌تفاوتی نسبت به وضعیت نامطلوب فرادستان از همه انواع دیگر بی‌تفاوتی آسان‌تر توجیه می‌شود.

با این حال کنش نهایی فرد تنها با توجه به موقعیت اجتماعی انتخاب نمی‌شود. در هر بافت فرهنگی علاوه بر موقعیت، زمینه کنش یعنی منطق فرهنگی که انتظارات کنشی را تعریف کرده و هدایت می‌کند نیز بر انتخاب نهایی کنش مؤثر است. کنش‌گران می‌توانند با استفاده خلاقانه از امکانات شناختی موجود در بافت فرهنگی جامعه خود، تفسیر منحصر به فردی از موقعیت اجتماعی ارائه داده و انتخاب بی‌تفاوتی را از جانب خود توضیح دهند. قضاوت اجتماعی در مورد کنش افراد، به قوت استدلال‌های آن‌ها در مورد تشخیص‌شان از موقعیت و زمینه کنش بستگی دارد و بر مبنای قضاوت اجتماعی است که خلق بی‌تفاوتی در برخی شرایط تأیید شده و تشویق می‌شود و در برخی موارد تقبیح شده و افراد از این انتخاب بازداشته می‌شوند. بنابراین تحقیق در مورد زمینه و منطق فرهنگی که کنش‌گران رویه‌های تفسیری خود را در آن شکل می‌هند و انتخاب بی‌تفاوتی را توجیه می‌کنند بسیار حائز اهمیت است و جادارد که محققان و علاقه‌مندان به حوزه بی‌تفاوتی اجتماعی به آن بپردازند.

۹- پیشنهادات

در این تحقیق فرایند خلق بی‌تفاوتی اجتماعی با توجه به موقعیت اجتماعی کنش‌گران در بافت تعامل، مورد بررسی قرار گرفت و شش نوع موقعیت اجتماعی که کنش‌گران در نسبت با آن‌ها دست به انتخاب بی‌تفاوتی می‌زنند شناسایی شده و توضیح داده شد. به نظر می‌رسد که هر کدام از این موقعیت‌ها به تنهایی این قابلیت را دارند که در قالب پژوهش‌های متعدد مورد بررسی قرار گیرند و به این ترتیب یافته‌های کلی و ابتدایی این مقاله در مورد فرایند خلق بی‌تفاوتی اجتماعی در ایران با یافته‌های عمیق‌تر و دقیق‌تر جایگزین شود. پیشنهاد می‌شود که در پژوهش‌های آتی به این موارد توجه شود:

بررسی ویژگی‌های شخصیتی کنش‌گران و رابطه آن با گرایش به انتخاب بی‌تفاوتی از جانب ایشان از موضوعاتی است که در حوزه روانشناسی اجتماعی و با همکاری متخصصان علوم روانی و علوم اجتماعی می‌تواند در دستور کار قرار گیرد و نتایج حائز اهمیتی در اختیار سیاست‌گذاران فرهنگی و دست‌اندرکاران عرصه فرهنگ قرار دهد.

از جانب او پذیرفته شده‌تر بوده و از موهبت تأییدات اجتماعی بیشتر بهره‌مند می‌شود. در این‌جا توضیح داده می‌شود، انتظار می‌رود که فرد تحمل وضعیت نامطلوبی که از دید ناظران هزینه گزافی بر او تحمیل نمی‌کند و خودش نیز استدلالی برای اقناع دی‌گران در مورد گراف بودن هزینه تحمل وضعیت ندارد، بپذیرد و تلاشی برای بهبود آن نکند و در مقابل تلاش کند تا وضعیت نامطلوب دیگری را - با توجه به این که این تلاش نیز با همان شروط هزینه گزافی بر او تحمیل نمی‌کند - بهبود ببخشد.

بررسی گذشته تاریخی ایرانیان و تجربیاتی که عقل سلیم و نتیجه گیری های عملی ایشان را سامان داده و آن چنان عمق یافته است که بر مبنای همان ایده ها کنش های امروزی خود را نیز سامان می دهند و یکدیگر را به بی تفاوت شدن نسبت به برخی بافت های تعاملی ترغیب می کنند، نیز یافته های ارزشمندی در اختیار علاقه مندان قرار خواهد داد.

متخصصان علوم سیاسی و جامعه شناسان نیز لازم است که ساختارهای سیاسی حاکم را از حیث فرصت ها و محدودیت هایی که برای خلق بی تفاوتی اجتماعی برای کنش گران فراهم کرده اند مورد واکاوی و تحلیل قرار دهند.

منابع

- «*ارزش ها و نگرش های ایرانیان*» (۱۳۹۴)، تهران: دفتر طرح های ملی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- اسپر دلی، جیمز، پومکور دی، دیوید و (۱۳۸۶) «*پژوهش فرهنگی مردم نگاری در جوامع پیچیده*»، ترجمه بیوک محمدی، تهران: پژوهش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- اسکید مور، ویلیام (۱۳۸۵) «*تفکر نظری در جامعه شناسی*»، ترجمه محمد علی حاضری، احمد رجب زاده، سعید معیدفر، محمد مقدس، علی هاشمی گیلانی، تهران: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- آرون، ریمون (۱۳۸۲) «*مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه شناسی*»، ترجمه باقر پرهام، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- آشوری، داریوش (۱۳۹۲) «*فرهنگ علوم انسانی*»، تهران: نشر مرکز (ویراست سوم).
- بی، ارل (۱۳۸۴) «*روش های تحقیق در علوم اجتماعی ۲*»، ترجمه رضا فاضل، تهران: انتشارات سمت.
- بلیکی، نورمن (۱۳۹۲) «*استراتژی های پژوهش اجتماعی*»، ترجمه هاشم آقابیک پوری، تهران: جامعه شناسان.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۸) «*بی تفاوتی اجتماعی (میزگرد با شرکت باطنی، براهنی و بشیریه)*» چکیده اندیشه ها، شماره ۱۱.
- بی من، ویلیام (۱۳۸۱) «*ربان، منزلت و قدرت در ایران*»، رضا ذوقدار مقدم، تهران: نشر نی.
- دورکیم، امیل (۱۳۸۱) «*در باره تقسیم کار اجتماعی*»، ترجمه باقر پرهام، تهران: نشر مرکز.
- ریتزر، جرج (۱۳۷۴) «*نظریه جامعه شناسی در دوران مدرن*»، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی.
- زیمل، گئورگ (۱۳۹۳) «*در باره فردیت و فرم های اجتماعی*»، ترجمه شهناز مسمی پرست، تهران: نشر ثالث.
- سنجش سرمایه اجتماعی کشور (۱۳۹۴)، تهران: دفتر طرح های ملی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- شارون، جوئل (۱۳۸۲) «*ده پرسش از دیدگاه جامعه شناسی*»، ترجمه منوچهر صیوری، تهران: نشر نی.
- شکوری، علی (۱۳۸۴)، «*رفتارهای حمایتی و دلایل بروز آن ها*»، فصل نامه رفاه اجتماعی، شماره ۱۸، پاییز، صص ۳۵۷-۳۸۶.
- کلاتری، صمد ادیبی، مهدی؛ ربانی، رسول، احمدی، سیروس (۱۳۸۶) «*بررسی بی تفاوتی و نوع دوستی در جامعه شهری ایران و عوامل مؤثر بر آن*»، دانشور رفتار، اردیبهش، شماره ۲۲، صص ۳۶-۲۷.
- کوزر، لوئیس (۱۳۷۹) «*زندگی و اندیشه بزرگان جامعه شناسی*»، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- لیدمان، سون اریک (۱۳۸۱) «*تاریخ عقاید سیاسی از افلاطون تا هابرماس*»، ترجمه سعید مقدم، تهران: نشر اختران.

- محسنی تبریزی، علی رضا (۱۳۸۱) «اسیب‌شناسی بیگانگی اجتماعی-فرهنگی (بررسی انزوای ارزشی در دانشگاه‌های دولتی تهران)»، پژوهش و برنامه‌ریزی در آموزش عالی، شماره ۲۶، زمستان، صص ۱۸۲-۱۱۹.
- محسنی تبریزی، علی رضا؛ صداقتی فرد، مجتبی (۱۳۹۰) «پژوهشی درباره بی‌تفاوتی اجتماعی در ایران (مورد پژوهش: شهروندان تهرانی)»، جامعه‌شناسی کاربردی، سال بیست و دوم، شماره پیاپی (۴۳)، شماره سوم، پاییز. صص ۲۲-۱.
- مسعودنیا، ابراهیم (۱۳۸۰) «تبیین جامعه‌شناختی بی‌تفاوتی شهروندان در حیات سیاسی و اجتماعی»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۶۷-۱۶۸، مرداد و شهریور، صص ۱۶۵-۱۵۲.
- مورگان، دیوید (۱۳۹۴) «هوکوس گروپ به مثابه پژوهش کیفی»، ترجمه نصرت فتی، تهران: نشرنی.
- نادری، حمدالله؛ بنی فاطمه، حسین؛ حریری اکبری، محمد (۱۳۸۸) «الگوسازی ساختاری رابطه بین بیگانگی و بی‌تفاوتی اجتماعی»، مجله علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۱۴، پاییز و زمستان، صص ۶۰-۲۹.
- وبر، ماکس (۱۳۸۵) «خلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری»، ترجمه عبدالکریم رشیدیان و پریسا منوچهری کاشانی، تهران: شرکت انتشاراتی علمی و فرهنگی.
- یالوم، اروین (۱۳۹۰) «روان‌درمانی اگزیزتانسیال»، ترجمه سپیده حبیب، تهران: نشر نی.
- Anther J. (2007) "Encyclopaedia of social science sociology", IVY Publishing house, Delhi.
- Bergmann Jorg R. (2004) "Ethnomethodology", in Flick, Uwe; Ernst von Kardorff and Ines Steinke "A Companion to Qualitative Research" translated by Bryan Jenner, Sage Publications: London, pp 72-80.
- Douglas W. Maynard and Teddy Kardash (2016) "Ethnomethodology" Blackwell Encyclopedia of Sociology Online, Edited by George Ritzer, University of Maryland, pp 1483-1486.
- Garfinkel, Harold (1967) "Studies in Ethnomethodology", Englewood Cliffs, New Jersey.
- Heritage, John (1998) "Conversation Analysis and Institutional Talk: Analyzing Distinctive Turn-Taking Systems" In: S. Cmejrková, J. Hoffmannová, O. Müllerová and J. Svetlá (1998) (eds.) Proceedings of the 6th International Congress of IADA (International Association for Dialog Analysis), Tübingen: Niemeyer, pp. 3-17.
- Hymes, Dell (1974) "Foundations in Sociolinguistics: An Ethnographic Approach". Philadelphia: University of Pennsylvania Press.
- Merton, Robert K (1938) "Social Structure and Anomie", American Sociological Review, Volume 3, Issue 5, pp 672-682.
- Mead, George H (1934) "Mind, self and society from the standpoint of a social behaviorist" Edited by Charles W. Morris, Phoenix books. the university of Chicago press. Chicago and London.
- Milgram, Stanley (1974) "Obedience to Authority" Harper & Row Publishers. New York.
- Seeman M. (1959) "On the meaning of Alienation". Amer. Sociol. Rev. 24: 783-91.
- Seligman, Martin E. P (1972) "Learned Helplessness" Annual Review of Medicine, Vol 23, pp 407-412.
- Latane, B., & Darley, J. (1970) "The unresponsive bystander: Why does not he help?" New York. Appleton-Century-Crofts.
- Lipset, Seymour Martin (1963) "Political man the social bases of politics". New York: anchor books.
- Webster, Merriam & Babcock Gove, Philip (1966) "Webster's third new international dictionary of the English language unabridged" G&C Merriam Company, publishers Springfield, Massachusetts, USA.